

بنیان‌های مطالعات ارتباطات و توسعه ملی در ایران

دکتر هادی خانیکی*

تاریخ دریافت: ۸۴/۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۸۴/۹/۲۵

چکیده

این مقاله به توصیف تاریخی دو رویکرد علمی می‌پردازد که بنیان‌های مطالعات ارتباطات و توسعه را در ایران نهاده‌اند. رویکرد نخست که مدنظر دکتر مجید تهرانیان بود و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نقطه عطفی در پژوهش و برنامه‌ریزی ارتباطات و توسعه به شمار می‌آید، عمدتاً بر تبیین مفهومی نو در توسعه ملی مبتنی است. رویکرد دوم که دکتر کاظم معتمدنژاد بر آن تکیه دارد و به تحولی در آموزش و سیاست‌گذاری ارتباطی پس از انقلاب می‌انجامد، با رد الگوهای خطی توسعه، در حوزه «مطالعات انتقادی» جای می‌گیرد. اگرچه نقطه عزیمت رویکرد نخست، پژوهش و نقطه عزیمت

* - استادیار گروه ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی.

رویکرد دوم، آموزش به‌ویژه در دوره‌های عالی دانشگاهی است، اما دامنه فراگیری هر دو نهایتاً برنامه‌های توسعه ملی است.

واژه‌های کلیدی: ارتباطات، توسعه، توسعه ملی، سیاست‌گذاری ارتباطی، برنامه‌ریزی ارتباطی، دکتر مجید تهرانیان، دکتر کاظم معتمدنژاد

مقدمه

مطالعات «ارتباطات و توسعه ملی در ایران» بخش مهم و مؤثری را در تبیین نقش رسانه‌ها در توسعه به خود اختصاص می‌دهد. این که چه مفاهیمی از توسعه و ارتباطات در ایران اهمیت و اولویت یافته‌اند و راه تحقق آن‌ها در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای بر کدام رویکرد علمی استوار بوده است، خود موضوع یک پژوهش تاریخی و پردامنه است. از آن جا که دانش ارتباطات در ایران در قریب چهار دهه حیات دانشگاهی خویش فرازهای مشخصی را در تحول نگرش‌ها و تأثیرگذاری در برنامه‌های توسعه پشت سر نهاده است، توجه به این نقاط عطف می‌تواند بخشی از ادبیات علمی «توسعه و ارتباطات» را به وجود آورد. این مقاله با تأکید بر همین ضرورت به مطالعه تبارشناسانه دو رویکرد بومی به ارتباطات و توسعه در ایران می‌پردازد؛ وجه برجسته رویکرد نخست «پژوهش‌مداری» و صورت ممتاز رویکرد دوم «آموزش‌گرایی» است. آثار این دو رویکرد را نه تنها در مراحل تأسیسی و تکوینی علوم ارتباطات در ایران، بلکه در تبیین نقش ارتباطات در برنامه‌های توسعه کشور می‌توان پی‌گرفت.

بخش یکم: دکتر تهرانیان و مفهومی نو از توسعه ملی

۱- دکتر مجید تهرانیان گام‌های نخست مطالعات توسعه و ارتباطات در ایران را در دهه ۵۰ برداشته است. او در بررسی اوضاع و مسائل کشورهای توسعه نیافته در دوران

گذار تاریخی آنان از جامعه سنتی به جامعه صنعتی کوشیده است فارغ از پیش فرض‌های معمول در زمینه توسعه، به برداشت‌هایی نو و متناسب با وضعیت فرهنگی آن‌ها دست یابد. نگاه او به جوامع توسعه نیافته بر «سه باور و یک امید» مبتنی است: «نخستین باور این که پیشرفت مادی شرط لازم پیشرفت‌های معنوی است ولی شرط کافی نیست. باور دوم این که توسعه همیشه هزینه‌هایی در بردارد ولی می‌توان این هزینه‌ها را با عبرت گرفتن از لغزش‌های دیگران کاهش داد، زیرا در بروز پی آمدهای توسعه شرایط و ساخت روابط اجتماعی گناهکارتر از سرشت انسانی و ناگزیری‌های توسعه است. باور سوم این است که کشورهای رو به توسعه در یک موقعیت تاریخی استثنایی قرار گرفته‌اند که با بهره جستن از آن می‌توانند راه نوینی برای رشد و توسعه خود برگزینند و در این رهگذر هدف‌ها و الگوهای نوینی پدید آورند. با این سه باور دکتر تهرانیان این امید را دارد که «کشورهای روبه توسعه ضمن آوردن تعریفی نو از هدف‌های توسعه، حدی برای شهوت بی‌پایان بشر در راه تسلط بر طبیعت قائل شوند، زیرا این راهی است که غرب به خطا پیموده است و دریغ است که یک بار دیگر به تقلید کورکورانه، بشر به جای آن که خود را پاره‌ای از طبیعت بداند و در دامان آن پرورش یابد، علیه آن بپاخیزد و با نابودی طبیعت، خود را نیز به نیستی بکشانند» (تهرانیان، بی تا - ۱: ۸-۹).

اگر چه کشورهای توسعه نیافته در گذار تاریخی کنونی دچار نوعی سرگشتگی اجتماعی و فرهنگی در برابر مسائل توسعه شده‌اند ولی مایه‌های اصلی یک تحول اساسی را در دوران فرهنگ‌های کهن خویش دارند از این‌رو می‌توان «نظام ارزشی نوینی را از درون آن بازآفرید که توسعه را به معنای قهر انسان از طبیعت و انباشت کالاهای مصرفی و چیرگی تکنیک بر هدف تلقی نکند» (همان منبع، ۱۲).

دکتر تهرانیان با نقد جامعه جدید صنعتی می‌کوشد مفهوم نوین توسعه را در درون

فرهنگ‌های سنتی جست‌وجو کند. به اعتقاد او «در فرهنگ صنعتی، عشق به اشیاء جای عشق به انسان را گرفته است»، از این‌رو در فرآیند تسلط بی‌لگام بر اشیاء، انسان به کالای مورد خرید و فروشی تبدیل شده است که نرخ او را محتوای اطلاعات تکنیکی‌اش تعیین می‌کند. به این ترتیب «جامعه تکنوکراتیک مبدل به جامعه تکنوکرات‌ها شده و اندیشه به صورت حسابگری، عاطفه به چهره تظاهرات نمایشی و آگهی‌های تجارتي زیرکانه که از عالی‌ترین تکنیک‌های روز استفاده می‌کنند در آمده است. در این جامعه هیچ چیز فارغ از قوانین بازار نیست» (همان منبع، ۱۳).

اگر در این شرایط بخواهیم طرحی نو دراندازیم، تعریف توسعه باید از نیازهای انسانی آغاز شود که صرف نظر از خوراک و پوشاک و مسکن، به مسائل زندگی معنوی انسان نیز می‌پردازد. جریان توسعه طبیعتاً مستلزم افزایش ظرفیت تولیدی است ولی این شرط لازم است و کافی نیست. در نهایت امر، شکل استفاده از این ظرفیت تولیدی است که سطح و محتوای پیشرفت معنوی هر کشوری را تعیین می‌کند و این شکل تابعی از نظام ارزشی هر جامعه است. در پس این شاخص‌ها این پیش‌فرض نهفته است که اولویت‌های توسعه، مادی و کمی است در حالی که تجربه تاریخی نشان داده است که این ظرفیت انسان و نهادهای اجتماعی اوست که تعیین‌کننده سطح و محتوای توسعه است. پس می‌توان نتیجه گرفت که «راهبرد توسعه‌ای که پیشینگی (اولویت) را به گسترش ظرفیت انسان و نهادهای اجتماعی می‌بخشد از راهبردی که پیشینگی را به توسعه ظرفیت تولید می‌دهد، مؤثرتر و انسانی‌تر عمل می‌کند» (همان منبع، ۱۴).

دکتر تهرانیان با این باور راه را در خودشناسی و با خودآشنایی جهان در حال توسعه می‌بیند. اگر چه پنج قرن تسلط فرهنگی غرب و جهان‌بینی خردانسان‌گرا ارزش‌های این جوامع را به طور جدی مورد سؤال قرار داده است. اما او معتقد است که «فرهنگ‌های زنده همچون آدمیانی که آفریننده آن هستند، همیشه ققنوس‌وار توان از نو خاستن

دارند» (همان منبع، ۱۶). لذا باید از تاریخ و فرهنگ گذشته الهام گرفت و آینده‌ای را آفرید که پیشرفت مادی را ملازم گسستگی‌های فرهنگی و نابسامانی‌های اجتماعی نشمارد.

دکتر تهرانیان با این پیش‌زمینه می‌کوشد که واژه توسعه ملی را خارج از چارچوب «مفاهیم مادی‌گرای وارداتی» تعریف کند. با این مقدمه، او توسعه ملی را مفهومی می‌داند که به «بالا رفتن ظرفیت مادی و معنوی نظام ملی و رسیدن به سطوحی جدید از پیچیدگی، نظم و نوآوری، منجر شود (تهرانیان، ۱۳۵۴: ۱۹).

این تعریف که تمام ابعاد رشد و توسعه در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، روانی و ارتباطی را دربرمی‌گیرد شامل سه گونه عوامل زاینده، بازدارنده و تعیین‌کننده در فراگرد توسعه است.

از نظر اقتصادی توسعه ملی مستلزم افزایش ظرفیت تولید به عنوان عامل زاینده، فرسایش منابع طبیعی به عنوان عامل بازدارنده و نهایتاً بالا رفتن سطح زندگی به عنوان عامل تعیین‌کننده است.

از نظر سیاسی توسعه را می‌توان افزایش کارایی سازمان‌های سیاسی برای حل و فصل تضادهای منافع فردی و گروهی جامعه دانست. این امر نخست نیازمند تحرک سیاسی و اجتماعی است (عامل زاینده) که با نابسامانی‌های جغرافیایی، اجتماعی و روانی همراه است (عوامل بازدارنده)، اما نهایتاً این تضادها از راه ایجاد سازمان‌های مؤثر مشارکت تا حدودی خردمندانه حل و فصل می‌شوند (عوامل تعیین‌کننده) و اعمال زور و تهدید در سیاست کاهش می‌یابد.

از نظر اجتماعی گسترش ظرفیت ساخت‌ها و کارویژه‌های اجتماعی نتیجه توسعه است که خود مستلزم ایجاد نظام عقلانی و قانون‌اداری است (عامل زاینده). اما چنین تشکیلات اداری و نظام حقوقی متناسب آن معمولاً موجب پیدایش جامعه‌ای یکسان،

همرنگ‌گرا و بیروح می‌شود (عامل بازدارنده)، از این‌رو حل و فصل تضادها را باید در فراگرد یکپارچگی اجتماعی به عنوان عامل تعیین‌کننده جست‌وجو کرد.

از نظر فرهنگی فراگرد توسعه مستلزم عبور از فرهنگ بسته سنتی به فرهنگ باز عقلانی است، ولی این خردورزی (عامل زاینده) در حاکمیت مطلق، بیگانگی از خویش و دیگران را به وجود می‌آورد (عامل بازدارنده) لذا حل و فصل این تضاد در آفرینش‌های فرهنگی، هنری، علمی و اقتصادی نهفته است (عامل تعیین‌کننده).

از نظر روانی، ریشه رشد فردی در شکوفایی استعدادهای فردی است (عامل زاینده) ولی در تعارض سیر شکفتن فردی با سیر اجتماع‌پذیری به ویژه در جامعه انبوه به شکل رفتارهای مکانیکی، دنباله‌روانه و اجتماع‌پسندانه بروز پیدا می‌کند (عامل بازدارنده). حل و فصل این تضاد را می‌توان در تحقق فراگرد سازگاری فرد و جامعه جست‌وجو کرد (عامل تعیین‌کننده).

از نظر ارتباطی، توسعه فراگردی است که با تقویت و تعمیم ارتباطات اجتماعی به عنوان عامل زاینده در درون خود نوعی ناهمسازی جمعی را دامن می‌زند (عامل بازدارنده)، اما نهایتاً باید در سطوح نوین همسازی‌های تازه را سامان دهد (عامل تعیین‌کننده).

آن چه ابعاد گوناگون توسعه را به هم پیوند می‌زند، گذار جامعه از یک جامعه بسته سنتی است که در آن جهت‌گیری‌های شناختی، عاطفی، و رفتاری افراد نسبتاً همساز است، اما سیر توسعه طبیعتاً به سوی گوناگونی هرچه بیشتر ساخت‌ها، شناخت‌ها، عواطف و رفتارها می‌رود. حل و فصل این تضادها از سویی به وسیله نوعی پذیرش چندگانگی و از سویی دیگر به وسیله یکپارچگی مجدد شناخت‌ها در سطوحی بالاتر از پیچیدگی و نظم امکان‌پذیر است (همان منبع، ۲۱ - ۲۲).

۱-۱- نقش رسانه‌ها در توسعه ملی

از نظر تهرانیان رسانه‌های جمعی در روند توسعه ملی می‌توانند دو چهره سازنده و ویرانگر داشته باشند. عصر ما از یک سو در نتیجه تأثیرهای گوناگون رسانه‌ها عصر «اکنون زدگی» است زیرا از گذشته بریده‌ایم و فراغت اندیشیدن به آینده را نیز از دست داده‌ایم. در زیر رگبار اخبار و اطلاعات از هم‌گسیخته، جهان‌بینی ما جهان‌بینی از هم‌گسیخته‌ای شده است که در آن بزرگترین دوران‌اندیشی با سوداندیشی، چیره‌ترین احساس‌ها با آزمندی و محسوس‌ترین نتایج، بیگانگی از خویش و از انسان‌های دیگر و از طبیعت است. به عبارت دیگر، رسانه‌ها ارزش‌های چیره جهان صنعتی مادی اندیش را به سرعت گسترش داده‌اند.

اما از سوی دیگر، رسانه‌های ارتباط جمعی گذشته و حال و آینده را در مسیر تاریخ پیوند زده و به ما تأمل درباره زمان را آموخته‌اند. لذا بار دیگر امکانات ارتباط میان انسان و تاریخ و عرصه بیکران هستی فراهم آمده است (همان منبع، ۸ - ۹). در این میانه، جامعه دست به گریبان اثرات ویژه‌ای است که گذار تاریخی چند صد ساله را در چند دهه خلاصه کرده است. کشورهای پیشرفته صنعتی طی چند سده به‌طور آرام سه انقلاب اقتصادی، سیاسی و ارتباطی را پشت سر نهاده‌اند. اما جامعه ایران مثل بسیاری از جوامع جهان سوم ناگزیر از تداخل همزمان این انقلاب شده است. انقلاب اقتصادی در واقع متضمن گذار از اقتصاد خودبسندگی به اقتصاد مبادله و باز بود که از اروپای باختری آغاز شد و به بقیه دنیا گسترش پیدا کرد. جهان‌بینی انقلاب اقتصادی بر سرشت آزمندان، حسابگرانه، معقول و مبادله‌جویانه انسان و به‌طور کلی انسانی تک‌ساحتی و منفعت‌جو مبتنی است.

انقلاب سیاسی که بر پایه تبدیل انسان طبقاتی به انسان سیاسی (مارکس) و تعارض میان دو عامل اساسی دموکراسی یعنی میل به آزادی و میل به مساوات و برابری

(توکویل) بنا شده نهایتاً مستلزم گذار انسان رعیت به انسان شهروند و انسان منفعل به انسان مشارکت‌جوست.

انقلاب ارتباطی شامل فراگرد گذار از فرهنگ شفاهی به فرهنگ چندرسانه‌ای و انسان تک‌ساحتی به انسان ارتباط‌جوست که به سیستم‌های دوجانبه اطلاعاتی و میان‌کنشی مربوط می‌شود (تهرانیان، ۱۳۵۶: ۲۴-۲۶).

دکتر تهرانیان مسئله مهم ایران را مسئله یک گذار تاریخی بزرگ می‌داند. «مسئله ماگذر از انسان اقتصادی، انسان سیاسی و انسان ارتباطی است که برخی از کشورهای پیشرفته به آن رسیده‌اند. از این رو اساسی‌ترین مسئله ماگسترده‌گی و فشردگی تضادهایی است که طی این گذار تاریخی با آن‌ها روبه‌رو خواهیم بود. در مواجهه با این منظومه از مشکلات، سه راهبرد رسانه‌ای بیش‌تر وجود ندارد: راهبرد بی‌اعتنایی به تضادها که معمولاً در سیستم‌های تجارتي بروز پیدا می‌کند و متضمن نوعی فرار از مسئولیت است. راهبرد دامن زدن به تضادها که به دلیل انحصار برخی سیستم‌های رسانه‌ای با تأثیرپذیری آن‌ها از گروه‌های اجتماعی خاص، دانسته یا نادانسته محقق می‌شود. و راهبرد حل و فصل خردمندانه تضادها که مستلزم یک سلسله آگاهی‌هاست. لازمه اول، شناخت حدود و توانایی‌های رسانه‌هاست. لازمه دوم، شناخت محیط، نیرو و مرزهای کشش توسعه است و این که جامعه در این لحظه از زمان و این منطقه از مکان چه چیزهایی را می‌تواند بپذیرد و چه چیزهایی را نمی‌تواند بپذیرد. و لازمه سوم، درک اهمیت نقش رسانه‌ها به عنوان عامل بازخورد و خودتصحیح‌کننده اجتماع و پیوند دادن گسیختگی‌های فکری کشور در شبکه ارتباطی گسترده است (همان منبع، ۳۹-۴۰).

به این ترتیب، دکتر تهرانیان رسانه‌ها را به تنهایی نه سرچشمه درد و نه سرآغاز درمان می‌بیند، ولی برای پیشگیری و پیش‌اندیشی بر آینده‌نگری تأکید می‌کند. به نظر او

تداخل ضروریات این سه انقلاب، شرایطی را پیش آورده است که پیش از حل و فصل مسائل انقلاب نخستین، ناگزیر هستیم به مسائل ناشی از دو انقلاب دیگر پردازیم. از این رو شرایط تاریخی کشور ما از سویی بیم‌انگیز و از سویی دیگر امیدبخش است. از همین روست که نمی‌توانیم بی‌اندیشه و کورکورانه از راه حل‌های کشورهای پیشرفته صنعتی برای حل مسائل خود استفاده کنیم. «شرایط کشور ما ویژه است و راه‌حل‌های خلاق و ویژه را طلب می‌کند» (تهرانیان، ۱۳۷۳).

۱-۲- تشابه‌ها و تفاوت‌ها در فرآیندهای توسعه ایران و ژاپن

دکتر تهرانیان علاوه بر ضرورت شناخت حدود توانمندی و کارآیی رسانه‌ها که باید در طیفی از «توانایی مطلق» تا «ناتوانی مطلق» جایگاه واقعی خود را پیدا کند، بر لزوم آشنایی با مختصات جامعه نیز تأکید دارد. او برای این منظور جامعه جدید ایرانی و ژاپنی را در رویارویی با تمدن غربی مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این مطالعه تطبیقی وی می‌کوشد که وجوه اشتراک و افتراق دو جامعه را بازشناسد. در آستانه تدوین برنامه ششم توسعه ایران در نیمه‌های دهه پنجاه، همواره از ایران به عنوان «ژاپن دوم آسیا» در تبلیغات نظام شاه نام برده می‌شد و دکتر تهرانیان بر آن بود که امکان یا عدم امکان تحقق این شعار را مورد بررسی قرار دهد. آن چه در این بخش می‌آید فشرده‌ای از همین تحقیق است که شرایط ایران را در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی نیز مورد نظر داشته است (Tehranian, 1992: 360-610).

به نظر تهرانیان، تجربه توسعه در تمدن‌های ژاپن و ایران، اساساً تجربه تولد مجدد و خوداحیایی فرهنگی است. گرچه هم‌اوردجویی و مبارزه‌طلبی‌های مربوط به مدرنیزاسیون، از جنبه‌های مختلف، مشابهتی جهانی دارند، اما واکنش‌های یک جامعه سنتی و بازگشت‌کننده، که در طول زمان با موفقیت مقاومت خود را نشان داده است،

ویژگی‌های یگانه جهان‌بینی خود را به همراه دارد. ژاپن، چین، هندوستان، مصر و ایران نمونه‌هایی از مراکز کهن‌تر تمدن بشری هستند که واکنش‌های آن‌ها به هم‌آورد جویی‌های جهان مدرن، بدون فهم عمیق پنداره‌های فرهنگی که در میراث فرهنگی آن‌ها نهفته است، قابل درک نیست. این‌ها جوامعی هستند که آمیزه آشفته‌ای از سنت و نوآوری، توسعه و عقب ماندگی، پختگی‌های فرهنگی و تأخرهای تکنولوژیک را ارائه می‌کنند. برای به دست آوردن بینش مقایسه‌ای نسبت به الزام‌های حفاظت و نگهداری فرهنگی و پیشرفت تکنولوژیک می‌توان به فرآیندهای مدرنیزاسیون ژاپن و ایران نظر افکند.

ایران و ژاپن، هم به ضریب واقعی و هم تمثیلی، در دو قطب (حد) در آسیا قرار می‌گیرند. آن‌ها نماینده دو سنت مهم فرهنگی آسیا هستند که به تجربه مستقیم تسلط غربی از طریق روند سریع مدرنیزاسیون پاسخ داده‌اند. آن‌ها هر دو کوشیده‌اند خود را با علم، تکنولوژی و ترتیبات نهادی (سازمان) غربی تطبیق دهند بدون آن‌که هویت‌های ملی خود را قربانی کنند. مقایسه تجربیات انقلابی آسیا، در سه کشور ژاپن، چین و ایران نکته مورد علاقه تهرانیان در این پژوهش است. به نظر او در هر سه مورد، ارتباطات یک نقش محوری در کشش‌های اولیه به سوی غرب، عکس‌العمل‌های بعدی فرهنگی علیه غرب و کوشش به سوی صنعتی شدن براساس هویت‌های فرهنگی ویژه خود داشته است. هر یک از این انقلاب‌ها نماینده مراحل مختلفی از درجه نفوذ غرب در آسیا هستند: ژاپن به دلیل فاصله، انسجام و انزوای نسبی، از تسلط استعماری غرب فرار کرد، اما چین و ایران، در معرض یک موقعیت نیمه‌استعماری قرار گرفتند. ولی چین به مثابه یک کشور بزرگ و غیرقابل نفوذ، در منچوری تحت تأثیر ژاپن و در امتداد مناطق شرقی تحت تأثیر غرب بود. انقلاب اجتماعی چین، انقلاب مناطق روستایی علیه مراکز شهری غربی بود. در مقابل، انقلاب ایران، یک انقلاب شهری علیه رژیم بود که عمیقاً

تحت نفوذ اقتصاد، سیاست و علائق فرهنگی غرب قرار داشت. بازگشت و احیا در ژاپن (در دوره میجی) انقلابی از بالا و براساس ایدئولوژی‌های لیبرال - دموکراتیک غربی و احترام سنتی به امپراتور بود. انقلاب چین از ایدئولوژی مارکسیستی علیه غرب استفاده کرد و انقلاب ایران بدون تکیه بر یک انقلاب فرهنگی بومی نمی‌توانست به پیش برود. لذا سه جریان انقلابی نشان‌دهنده توالی انقلاب‌های فرهنگی - اجتماعی عمیق‌تری هستند.

تهرانیان برای شناخت بیشتر ترکنش‌های متقابل بین نموده‌های ساختاری (تکنولوژیک، اقتصادی، سیاسی) و نموده‌های فرهنگی (ارتباطات) در روندهای توسعه‌ای آسیا، از یک چارچوب مقایسه‌ای در توصیف تمایز جنبه‌های ویژه و جنبه‌های عمومی استفاده کرده است.

در این چارچوب او در ابتدا مسئله ایران و ژاپن را به‌طور کلی و در قالب نحوه مقابله با روند مدرنیزاسیون مورد بررسی قرار داده و سپس به تحلیل مقایسه‌ای نظام‌های اجتماعی سنتی و اشکال عکس‌العمل آن‌ها در مقابل تسلط غرب و عناصر تداوم و تغییر در ساختارهای اجتماعی - فرهنگی آن‌ها پرداخته است.

تهرانیان هم‌اوردجویی‌های مدرنیزاسیون را در مواجهه با غرب در پنج مرحله توسعه‌ای ذیل طبقه‌بندی می‌کند.

اول - اثرات نمایشی (Demonstration Efforts) که کشورهای کم‌تر توسعه یافته می‌کوشند از طریق اقتباس و پذیرش روش‌های کشورهای پیشرفته‌تر، به پیشرفت دست یابند.

دوم - اثرات درهم‌آمیختگی (Fusion Efforts) که کشورهای کم‌تر توسعه یافته می‌کوشند «بهترین» جنبه‌ها را از چندین نظام اجتماعی مختلف که می‌توان آن‌ها را

پیشرفته نامید، با هم ادغام کنند.

سوم - اثرات فشردگی (Comprestion Efforts) که کشورهای کم‌تر توسعه یافته جهان می‌کوشند کار توسعه را در مدت زمانی کم‌تر از آن چه برای کشورهای صنعتی به طول انجامید، به انجام برسانند.

چهارم - اثرات پیشگیری (Preventive Efforts) که کشورهای کم‌تر توسعه یافته می‌کوشند امور توسعه را با صرف هزینه‌های کم‌تر از نیروهای انسانی، مادی و محیطی که به وسیله کشورهای صنعتی امروز پرداخت شده است به انجام برسانند.

پنجم - اثرات اسلوبی (Stylization Efforts) که یکپارچگی فرهنگ و هویت ملی به مثابه محصول توسعه از سوی کشورهای روبه توسعه به عنوان مجموعه کوشش‌های خاص مورد طلب قرار می‌گیرد.

به نظر تهرانیان برای این که این تلاش‌ها، محرک مراحل توسعه‌ای بشوند، مراحل انقلابی چهارگانه‌ای طی می‌شود. منظور از توسعه، گذر از اقتصاد خودکفا به تولید کالای صادراتی، از انقیاد و مطیع‌سازی سیاسی به شهروندی و مشارکت سیاسی، از سنت شفاهی به نظام ارتباطی چندرسانه‌ای و از نظام بسته و سنتی به نظام‌های ارزشی خلاق و زاینده است.

جهان پیشرفته صنعتی از این مراحل با عناوین *انقلاب اقتصادی* (اولین انقلاب صنعتی)، *انقلاب سیاسی* (بورژوا - پرولتاریا) و *انقلاب ارتباطی* (دومین انقلاب صنعتی) عبور کرده است. در حالی که بسیاری از مسائل این انقلابات هنوز لاینحل مانده‌اند، کشورهای صنعتی، با فشار یک *انقلاب فرهنگی* که خواهان تغییرات اساسی در نظام ارزشی مسلط است، روبه‌رو هستند، به‌ویژه در مورد محیط، اخلاق کار، محقق ساختن نیازهای فردی یا به طور کلی آن چه تهرانیان از آن به عنوان «کیفیت زندگی» نام می‌برد.

۱-۲-۱- ماهیت نظام‌های اجتماعی سنتی

در مورد ایران و ژاپن، علاوه بر واکنش‌های عام جوامع سنتی در برابر مدرنیزاسیون، به نظر تهرانیان می‌توان واکنش‌های خاص ایران و ژاپن را تحت تأثیر نظام‌های اجتماعی سنتی آن‌ها باز شناخت. جوامع سنتی ایران و ژاپن دارای جنبه‌های قابل مقایسه هستند. آن جنبه‌هایی که ظاهراً شبیه به نظر می‌رسند عبارتند از: نظام شاهی (امپراطوری)، آگاهی ملی، ساختار اجتماعی تجمعی (مشارکتی)، برخی مقیاس‌های تحرک اجتماعی، کاهش نسبی معیشت دهقانی، طبقه بازرگان وابسته، و تمایل به سرکردگی منطقه‌ای در هر دو کشور. بیش‌تر این نمودها، نوسازی اقتصادی و ارتباطی را تسریع کرده‌اند، اما انتقال سیاسی-اجتماعی و فرهنگی را به تأخیر انداخته‌اند.

تفاوت‌های مهمی نیز میان دو موقعیت تاریخی این دو کشور وجود دارند: دو کشور دو نظام اکولوژیک (بوم‌شناختی) مختلف (فرهنگ برنج ژاپنی در مقابل جامعه وابسته به آب در ایران) دارند، از این رو ارزش‌های فرهنگی جمع‌گرایانه در ژاپن با روح فردگرایی نسبی در ایران متفاوت است. فتودالیزم ژاپن با نظام مالکیت ارثی در ایران تفاوت دارد. حالت مادی‌گرایانه مذهب بوروکراتیک ژاپن با اجتهاد نسبی علمای شیعه در ایران متفاوت است. انسجام و تشکل طبقه نظامی (کاست) سامورایی نظام فتودالیتۀ ژاپن با خودمختاری عنصر قبیله‌ای در ایران فرق دارد. صلح داخلی ژاپن در خلال قرون ۱۷ تا ۱۹ میلادی با دوره‌های متناوب تمرکز سیاسی و تجزیه در ایران تفاوت دارد و بالاخره انزوای نسبی ژاپن از غرب با آسیب‌پذیری جغرافیای سیاسی ایران و ارتباطات متقابل تاریخی طولانی با جهان غرب، متفاوت است.

۱-۲-۲- مشابهت‌ها و توازن‌های تاریخی ایران و ژاپن

یکم: طول مدت پادشاهی اولین خصیصه‌ای است که موقعیت مؤثر امپراطور را در

جهان‌بینی‌های ایرانی و ژاپنی قابل مقایسه می‌کند. قدرت فرمانروایی در ژاپن بر اصول اخلاق متکی بوده است، به طوری که شوگان (Shogun) توانست ادعا کند که اقتدار او بر مردم ژاپن به منزله و یک ودیعه آسمانی است. این تصور، بر ایده فرّه‌ایزدی (موهبت الهی) در سنت ایرانی منطبق است. پادشاهان ایرانی بر این فرض بودند که حقوق پادشاهی آن‌ها از عطایای الهی است که به آن‌ها واگذار شده است. در مقابل تصور ژاپنی از شهریاری، پادشاهان ایران می‌توانستند فرّه‌ایزدی را کسب کنند یا از دست بدهند.

در حالی که در نظام سیاسی ژاپن، امپراطور غالباً سخنگوی نخبگان حاکم بود، شاه در سنت ایران، مستقیماً و به طور مؤثر، حکومت می‌کرد. تئوری تضاد ابن‌خلدون که براساس مشاهدات او از تاریخ جهان اسلام شکل گرفت، برای فهم روندهای ظهور و افول دودمان‌های پادشاهی در ایران اسلامی، روشنگر است. تضاد مداوم بین قبایل در حرکت و جمعیت ساکن، غالباً به ظهور دودمان قبیله‌ای جدیدی منجر می‌شد که اسکان می‌گزید و به زندگی شهری ادامه می‌داد. جوامع روستایی به طور مدام تحت تسلط و بهره‌کشی حاکمان شهری یا قبیله‌ای بودند. دوره‌های تمرکز قدرت در دست یک شاه قدرتمند در نهایت به تجزیه سیاسی و تلاش حکومت منجر می‌شد تا این که دودمان جدیدی قدرت را به دست می‌گرفت. عمر متوسط یک سلسله در ایران حدود ۵۰ سال بود که کاملاً با مورد حکومت توکوگاوا (Tokogawa) در ژاپن که مدتی طولانی در صلح دوام یافت، (۱۸۶۸ - ۱۶۰۳ م) متفاوت است.

قدرت آگاهی ملی در دو کشور نقش مثبتی در پاسخ‌های خلاق آن‌ها به مبارزه طلبی‌های غرب داشته است. بنای حکومت و ملت در هر دوی این کشورها براساس حضور این ادراک ماقبل مدرن از ملیت تسهیل گردیده است. با وجود آسیب‌پذیری

جغرافیای سیاسی، موانع طبیعی و عدم تجانس نژادی جمعیت ایران مشکلاتی را در این راه ایجاد کرده است، ولی یک احساس غرور و میراث فرهنگی مشترک، از طریق احساس ضرورت دفاع از خود در مقابله با مدرنیزاسیون غرب تبلور یافته است.

دوم: ساختار اجتماعی تجمعی و تحرک اجتماعی فردی

جوامع سنتی ژاپن و ایران در ترکیب یک ساختار تجمعی باثبات و برخی مقیاس‌های تحرک اجتماعی به هم شبیه بودند.

در نظام اجتماعی ژاپن، اقتدار به وسیله الگوی اجرایی یا نهادیای منطقه‌ای تعیین می‌شده که از بخشی تا بخش دیگر متفاوت بود. برتری اقتدار بر آزادی عمل تمام افراد و گروه‌ها یکی از جنبه‌های برجسته نظام اجتماعی سنتی ژاپن است. احترام به قدرت‌های بالاتر در سلسله مراتب اجتماعی، هم از سوی مردم پذیرفته شده بود و هم از بالا اعمال می‌شد. نظام ارزشی فرهنگی نیز، اطاعت را در نظام سلسله مراتب تقویت می‌کرد.

تحرک اجتماعی تا اندازه‌ای در نظام استخدام در رژیم توکوگاوا مجاز بود. هویت فرد ژاپنی براساس عضویتش در یک خانوار مشخص می‌شد. خانواده و نه فرد، دارای یا منزلت را به ارث می‌برد. در مقابل، نظام اجتماعی ایران کاملاً از این نظر متفاوت بود. ساختار اجتماعی تجمعی سنتی ایران، کم‌تر چون ژاپن متمرکز، منسجم و مستحکم بود، به همین دلیل تحرک اجتماعی در آن بیش‌تر بود. در حالی که ثبات اجتماعی و امنیت فردی در ایران کم‌تر بود. ساختار اجتماعی سه‌گانه ایران، روستایی، شهری و قبیله‌ای، هر یک جنبه‌های منحصر به فرد خود را داشتند که در زمان ضعف دولت مرکزی، مسلط می‌شدند و در زمان قدرت و تسلط حکومت مرکزی، تحت یک نظام

هماهنگ در می آمدند. با استفاده از مقولات وبری، می توان گفت که جامعه قبیله ای نماینده یک نظام پدرسالارانه است. جامعه شهری، تقریباً نماینده یک نظام ارثی و جامعه روستایی، در زمان هایی، نماینده نوعی فئودالیزم است. فرد در زمینه اجتماعی که به آن تعلق دارد منبع هویت و وحدت اجتماعی خود را پیدا می کند.

سوم: طبقه بازرگان و کشاورز وابسته: دو وجه دیگر مشابه در تجربه تاریخی ژاپن و ایران وجود دارد. برعکس روسیه و چین، که انقلاب کمونیستی با اتکای به مجموعه ای از شورش های دهقانی به پیروزی رسید، دهقانان ژاپنی و ایرانی، شورش جدی علیه مالکان صورت نداده اند. از سوی دیگر، برعکس تحولات انگلستان و فرانسه، که به ظهور یک طبقه بورژوازی مستقل و انقلاب بورژوادموکراتیک انجامیده است، طبقات بازرگانان ژاپنی و ایرانی تحت تسلط و کنترل فئودال های غالب باقی مانده بودند. در حالی که نبودن پتانسیل انقلابی در ژاپن، راه یک انقلاب رادیکال را مسدود کرد، وجود این ظرفیت در ایران به یک انقلاب با پیشگامی بخش های حاشیه و فرودست انجامید. ضعف و وابستگی طبقه بازرگان در دو کشور امکان گسترش جنبش بورژوا - دموکراتیک را در روند توسعه ملی محدود کرد، لذا مدرنیزاسیون هر دو کشور از بالا هدایت می شد، به گونه ای که سیر مدرنیزاسیون این دو کشور را از کشورهای بورژوا - دموکراتیک و کمونیست به وضوح می توان جدا کرد.

۱-۲-۳. تفاوت ها و عدم موازنه های تاریخی ایران و ژاپن

با مشاهده برخی مشابهت ها، می توان به برخی اختلافات مهم در موقعیت بوم شناختی، فرهنگی، جغرافیای سیاسی، تاریخی، آموزشی، بوروکراتیک، نظامی و سیاسی دو کشور ایران و ژاپن نیز پرداخت:

یکم - ملاحظات بوم شناختی و فرهنگی: ژاپن و ایران، نماینده دو نظام اکولوژیک و

دو فرهنگ متفاوت هستند. اصطلاحاتی مانند «فرهنگ برنج» برای هم اقتصاد و هم جامعه ژاپن سنتی به کار رفته است. در مقابل، اقتصاد و جامعه ایران سنتی، به وسیله برخی نویسندگان مانند ویتفولگ، یا مارکس با تولید آسیایی و جامعه آبی معرفی شده است. بدون ورود به بحث‌های نظری، روشن است که برخی از مظاهر اساسی فرهنگ‌های ایرانی و ژاپنی به عوامل بوم‌شناختی مربوط می‌شود. وجود بارندگی کافی در ژاپن و در مقابل آن، بارندگی کم در ایران (به‌استثنای سواحل دریای خزر)، زراعت متوالی زمین و تمرکز جمعیت در ژاپن در مقابل کشاورزی دیمی و آبی و پراکندگی جمعیت در ایران (به‌استثنای ساحل خزر)، وجود موانع مهم طبیعی ارتباط در ایران در مقابل نبود نسبی آن در ژاپن و بالاخره انزوای نسبی جزایر ژاپن در برابر باز بودن و آسیب‌پذیری فلات ایران، عواملی هستند که در پیدایش تمدن‌های مختلف در دو کشور مؤثر بوده‌اند. جمع‌گرایی ژاپنی که از تمرکز بالای جمعیت و نیاز به همکاری و تعاون ناشی می‌شود در مقابل فردگرایی ایرانی که با وضعیت سیاسی و طبیعی غیر قابل پیش‌بینی روبه‌روست قرار می‌گیرد. از این‌رو در حالی که قدرت در ژاپن خود را به اشکال جمعی نمایان می‌سازد، در ایران در اشکال فردی متجلی است و جامعه سنتی ایران کم‌تر از ژاپن منسجم بوده است.

جنبه دیگر توسعه فرهنگی در ژاپن و ایران که می‌تواند مقایسه شود، ارتباط بین نهادهای دولت و مذهب است. وحدت «معابد و دولت» در ژاپن، با جدایی قلمروهای روحانی و دنیوی در ایران [قبل از انقلاب] متفاوت است. پی‌آمدهای این امر برای توسعه بوروکراسی مدرن ژاپن بورژوازی است؛ زیرا ارزش‌هایی برای آن فراهم آورده است: اول آن که قدرت جنبه شخصی و فردی نداشته بلکه به منزله میراثی مطرح است که یک فرد به ارث می‌برد و می‌تواند به دیگران منتقل شود. دوم آن که نخبگان ژاپنی آرزوهای مادی خود را محدود می‌کردند. فرهنگ ژاپنی که تحت تأثیر اخلاق نظامی

قرار داشت، یک ارزش برای زندگی ساده و بی‌پیرایه قائل بود. در مقابل، وفاداری صاحب منصبان ایران همیشه نسبت به یک شخص بوده است تا به یک نظام. اصطلاحاتی مانند غلام خانه‌زاد نشان‌دهنده همین نوع وابستگی است. در چنین موقعیتی، تنها سه منبع تحقق، عدالت و انصاف، به احساس درونی عدالت و انصاف در حاکمان یا اقتدارهای مذهبی یا انتقام جویی‌های شخصی است. در چنین موقعیتی تضمین‌های دفاعی در قالب حداقل‌های مادی و معنوی علیه کاربرد دلبخواهی قدرت ضروری به نظر می‌رسد.

دوم - ملاحظات تاریخی و جغرافیای سیاسی: تأثیر جغرافیا در تاریخ جدید و سیاست ژاپن و ایران متفاوت بوده است. همان‌طور که گفته شد، انزوای ژاپن در مقابل آسیب‌پذیری موقعیت جغرافیایی ایران قرار داشته است. در حالی که ژاپن در اواخر دوران قدیم توسعه‌طلبی غرب در معرض تهدید آن‌ها واقع شد، ایران اولین قربانی آن‌ها بود. در چنین موقعیتی دفاع ژاپن بستن بنادرش بود ولی ایران در اثر شکست‌های جنگی قسمت‌هایی از مناطق خود را از دست داد (در جنگ با روس‌ها و انگلیس‌ها). البته موقعیت جغرافیایی هر دو کشور به عدم حاکمیت مستقیم استعمار در این دو کشور کمک کرد. رقابت‌های قدرت‌های بزرگ، در دو منطقه از سرکردگی یکی از آن دو جلوگیری کرد و امکان رشد مقاومت ملی علیه استعمار مستقیم را فراهم ساخت.

سوم - ملاحظات آموزشی و اداری: شاید مهم‌ترین اختلاف میان ژاپن و ایران در سطح توسعه آموزش و اداری دو کشور، قبل از آن که با غرب مدرن مواجه شوند، نهفته باشد. با این که هر دو کشور دارای سنت‌های مجزای آموزشی و اداری بوده‌اند که می‌توانست انتقال آن‌ها را به جهان مدرن تسهیل کند، ژاپن در نیمه قرن نوزدهم، خیلی در این دو زمینه از ایران جلوتر بود، در حالی که در ایران سنتی فرصت‌های تحصیلی بسیار محدود و در کنترل بود. ژاپن تحصیل دولتی و خصوصی را برای سامورایی‌ها و

دیگران تشویق می‌کرد ولی میزان سواد، در ایران پایین بود (زیر ۱۰ درصد) و این سطح پایین تداوم داشت (زیر ۵۰ درصد). آموزش خواندن و نوشتن در مدارس ژاپن به حدی بود که تا سال ۱۸۷۰ میلادی نیمی از جمعیت مردان با سواد شده بودند. در مقابل در ایران، مدارس سنتی (نظامیه، مدرسه، مکتب) از طریق وقف‌های مذهبی یا حکومت مرکزی اداره می‌شدند. اختلاف معیارهای آموزشی بین دو کشور در زمان میجی تشدید شد. در این زمان ژاپن به شاخص‌های بالای آموزشی دست یافت، در حالی که در ایران تا سال‌های ۱۹۳۰ میلادی و بعد از آن این مهم با تأخیر صورت گرفت. در سال ۱۹۱۰ میلادی ۹۸ درصد جمعیت قابل تعلیم ژاپن وارد مدارس ابتدایی گردید، اما ایران هنوز هم نتوانسته است به چنین سطحی برسد.

سابقه سازمان‌های اداری و نظامی در ایران به پنج قرن پیش از میلاد برمی‌گردد که در طول قرون به تدریج سنن دنیوی در آن تقویت شده است. اما در قرن ۱۹، تلاش‌های نخست‌وزیران اصلاح‌گر، برای نوسازی یک نظام متمرکز به دلیل حمایت انگلیس و روسیه، از گرایش‌های تجزیه‌طلبانه به جایی نرسید. نوسازی ارتش و بوروکراسی اداری تا زمان رضاشاه تحقق نیافت. برعکس ژاپن که اهداف و وظایف ملی منجر به ایفای نقش مؤثر بوروکراسی در مدرنیزاسیون گردید، بوروکراسی ایران از همه سو در معرض فشارهای سیاسی قرار داشته و نتوانسته است به مثابه یک سازمان نوین شکل بگیرد. لذا محصول این شکست این بود که کوشش‌های نوسازی در ایران در خلال قرن گذشته عمدتاً با نام‌هایی مانند عباس میرزا، امیرکبیر و حاج امین‌الضرب شناخته می‌شد، به جای آن که به بوروکراسی نظامی یا اداری نسبت داده شود. در حالی که در ژاپن وضع به گونه دیگری بوده و وظایف نوسازی عموماً با کوشش و جدیت بوروکراسی اعم از نظامی و غیر نظامی و تجاری انجام گردیده است.

چهارم - ملاحظات سیاسی و نظامی: قدرت سازمانی ژاپن در گذر به سوی

نوسازی، در توسعه نظامی و سیاسی آن آشکار می‌شود، در حالی که توسعه ملی ایران با ضعف سازمانی مواجه بوده است. موفقیت ارتش در جوامع سنتی ایران و ژاپن بسیار متفاوت است. در ایران هیچ گروه اجتماعی قابل مقایسه با سامورایی‌ها در ژاپن وجود نداشت. در خلال دوره فئودالیت در ژاپن (۱۸۶۸-۱۸۸۵) پادگان‌های نظامی، که با نام امپراطور حکومت می‌کردند، بالاترین اقتدار را روی مردم داشتند. موفقیت ممتاز سامورایی‌ها در خلال دوره توکوگاوا (۱۸۶۸-۱۶۰۳) به وسیله قانون و اندیشه کنفوسیوس تحکیم یافت. سامورایی‌ها مهارت‌های نظامی را با آموزش سواد توأم کرده بودند. لذا نماینده نخبگان فکری جامعه بودند. از این طبقه بود که رهبرانی برخاستند که جنبش بازگشت و نوآوری را هدایت می‌کردند. در مقابل، کارکرد ارتش در جامعه سنتی ایران عمدتاً به وسیله نیروهای عشایر و حکومت‌های مرکزی یا ایالتی شکل می‌گرفت. بیش‌تر دودمان‌های حکومتی ایران منشأ قبیله‌ای داشته‌اند و به اتکای قدرت قبیله خود به قدرت رسیده‌اند، از این‌رو در ایران نهادهای بوروکراتیک نظامی قابل مقایسه با ژاپن به وجود نیامده بود. ارتش نوین ایران نیز از بزرگادهای قزاق که به وسیله افسران روسی آموزش یافته بودند، به وجود آمد. این قشون بود که در سال ۱۹۲۱ میلادی کودتا کرد و اولین سلسله غیرقبیله‌ای ایران را به وجود آورد.

قدرت سازمانی ژاپن در راه نوسازی در تشکیل احزاب سیاسی این کشور نیز تجلی یافت. کارکردهای ارتباطات سیاسی و آموزش، تحرک سیاسی و مشارکت از طریق تشکیل احزاب سیاسی نهادی شد. اما نظام ایران برعکس ژاپن نتوانست به اهداف مدرنیزاسیون سیاسی دست یابد، زیرا هیچ‌گاه به‌طور جدی نکوشید که پایگاه طبقاتی قدرت سیاسی را از طریق نهادی کردن مجاری مدرن ارتباطات سیاسی و مشارکت پیدا کند. در حقیقت احزاب سیاسی، اتحادیه‌های صنفی، نهادهای داوطلبانه و رسانه‌های جمعی، سازوکارهای سامان یافتن ارتباطات سیاسی و مشارکت جمعی بودند که به‌طور

جدی مورد توجه قرار نداشتند.

پنجم - پاسخ به تأثیر غرب: هم ژاپن و هم ایران به علت سابقه تمدنی که داشتند خود را برتر از غرب می‌دانستند. برتری نیروهای غرب و برتری علم و تکنولوژی غربی، برای حکومت‌های هر دو کشور به منزله یک شوک بود. ایران و ژاپن هر دو تبادل فرهنگی را تجربه کرده بودند و در نگرش‌ها و نهادها، رهیافت‌های خارجی را پذیرفته بودند. ژاپن بسیاری چیزها را از چین وام گرفته بود و ایران از نظر تاریخی در تلاقی چهار سنت فرهنگی قرار گرفته بود: فرهنگ یونانی، عربی، هندی و چینی (از طریق هجوم مغول). ایرانیان آموخته بودند که چگونه بدون از دست دادن هویت فرهنگی خویش با این عناصر جدید مواجه شدند.

تجربه برتری و تسلط غرب، پدیده تاریخی متفاوتی بود. گرچه این برتری در ابتدا از برتری نظامی شروع شد، اما به زودی خود را در زمینه‌های تکنولوژی و سازمان اداری نشان داد. در مورد ایران مهاجمان قبلی، که عموماً برتری نظامی داشتند وقتی وارد ایران می‌شدند و با فرهنگ برتر برخورد می‌کردند با فرهنگ ایران همانند می‌گردیدند. به هر حال استقلال ایران و ژاپن، در مقایسه با کشورهای مستقیم قرار گرفتند، آن‌ها را در موقعیتی متفاوت در مقابل هم‌اوردجویی غرب قرار داد. پاسخ‌های سه‌گانه امتناع، ستایش و تطبیق در تاریخ جدید ارتباط ایران و ژاپن با غرب دیده می‌شود. در مقام مقایسه باید توجه داشت که پاسخ‌های ژاپنی‌ها، نسبت به ایران زودتر آغاز شد و مدت زمان طولانی‌تری ادامه یافت.

اقدامات غیرکافی و غیرمؤثر حکومت ایران در برخورد با نفوذ نظامی، اقتصادی و سیاسی غرب در کشور خلاصه می‌گردد. پاسخ، عنصر آگاهی سیاسی مردم همراه با احساس ترس و انکار غرب است که ویژگی بیش‌تر حرکت‌های ضدامپریالیستی این دوره را معین می‌کند. جنبش وحدت اسلامی که به وسیله سید جمال‌الدین اسدآبادی

بر مبنای واکنش ایدئولوژیک علیه غرب از طریق جهان اسلام تکوین یافت، از این جمله است. این جنبش دو هدف وحدت خارجی و اصلاح داخلی را دنبال می‌کرد. آهنگ سریع‌تر توسعه در ژاپن و کندی و ناپیوستگی تلاش‌های توسعه‌ای به‌ویژه در مسیر جنبش‌های ضد استعماری و ضد استبدادی در ایران از جمله مقوله‌های قابل توجه در شناخت ساخت اجتماعی و فرهنگی دو کشور پس از جنگ است.

۱-۳- گذار به جامعه صنعتی؛ ضرورت‌ها و تنگناها

دکتر تهرانیان با توجه به ویژگی‌های فرهنگی جامعه ایرانی و تنگناها و توانایی‌های توسعه آن که در قیاس با جامعه توسعه یافته‌ای مثل ژاپن بهتر قابل درک می‌شود، اصول کلی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی توسعه را در زمینه اطلاعات و ارتباطات جمعی بر پایه گذار به جامعه صنعتی و اطلاعاتی پیشنهاد می‌کند. او برای تحقق این فرآیند سه شرط را ضروری می‌داند: نخست آن که هویت فرهنگی و ملی ایران در سیر این تحولات اصالت خود را حفظ کند؛ دوم این که زیربنای اقتصادی لازم که در انقلاب صنعتی اول و دوم در کشورهای پیشرفته جهان فراهم آمده است، در ایران نیز به وجود آید؛ و سوم این که فرهنگ یک جامعه گشوده اطلاعاتی که مبتنی بر داد و ستد آزاد و گسترده اطلاعات با استفاده از تمام رسانه‌هاست، جایگزین فرهنگ محدود و بسته نظام سنتی شفاهی شود (تهرانیان، ۱۳۵۵: ۹).

به نظر دکتر تهرانیان جامعه پیشرفته صنعتی امروز براساس به کار گرفتن روزافزون دو عامل اساسی قوام گرفته است: منابع گوناگون تولید و توزیع نیرو و نیز منابع گوناگون تولید و توزیع اطلاعات. عامل نخستین محرک انقلاب صنعتی است و پدیده دوم را برخی از دانشمندان آغاز انقلاب صنعتی دوم و پیدایش جامعه فراصنعتی - اطلاعاتی دانسته‌اند. تداخل ضروریات این دو انقلاب در شرایط ویژه ایران امکانات و مسائل

خاصی را به وجود آورده است؛ از یک سو به کارگرفتن کارافزارهای پیشرفته بهره‌برداری از منابع نیرو و اطلاعات بخشی از اقتصاد و جامعه ایران را به پای پیشرفته‌ترین صنایع جهانی در این زمینه‌ها رسانیده است؛ ولی از سوی دیگر، جریان این دو انقلاب پیاپی به فاصله میان بخش‌های مدرن و سنتی اقتصاد و جامعه افزوده است. بروز آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی از جمله رشد ناموزون شهرها، افزایش آلودگی محیط‌زیست، فرسایش منابع طبیعی، گسستن پیوندهای اجتماعی (خانواده و انجمن‌های داوطلبانه) و سستی ارزش‌های فرهنگی (ایمان مذهبی، وجدان حرفه‌ای، تعهدات میهنی) از نتایج این تعارض است. از این رو، سیاست اطلاعاتی و ارتباطی باید در وهله اول به شناخت مسائل ناشی از این دوگانگی‌های اجتماعی و اقتصادی پردازد. «حفظ اصالت ملی و فرهنگی»، در ایجاد توازن میان گسترش تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی و رشد نهادهای اجتماعی و ارتباطی و «گسترش و تحکیم نظام اطلاعاتی و ارتباطی میان دولت و رسانه‌ها و پیام‌گیران» در زمره مهم‌ترین تمهیدها و وظیفه‌هایی است که در این زمینه باید لحاظ شود (همان منبع، ۱۱-۱۲).

انجام دادن هیچ یک از این وظایف منحصراً در حوزه توانایی‌ها و اختیارات رسانه‌ها نیست، اما رسانه‌های جدید امکانات و ابزارهای خوبی برای ایفای نقش مؤثر پشتیبانی‌کننده در زمینه‌های توسعه فرهنگی، آموزشی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند. تجارب مختلف کشورهای دیگر نشان می‌دهد که در صورت تطبیق و سازوکاری وسایل ارتباط جمعی با شرایط خاص اجتماعی می‌توان کارآمدی رسانه‌ها را در جهت اهداف یاد شده بالا برد.

دکتر تهرانیان شرایط موفقیت رسانه‌ها را در ایفای این نقش‌ها موارد زیر می‌داند:

یکم - پیام با واقعیت تطبیق کند و باورپذیر باشد.

دوم - پیام دهنده (دستگاه اطلاع‌رسانی و ارتباطی) معتبر، باورپذیر و دارای

استقلال نظر و عمل نسبی باشد.

سوم - پیام به وسیله رهبران افکار پیام‌گیران پذیرفته شود.
چهارم - درجه تراکم اطلاعات و سرعت پیام متناسب با درجه اطلاعات پیام‌گیران باشد.

پنجم - پاداش فوری یا تأخیری پیام با نیازها و انتظارات پیام‌گیران متناسب باشد.
ششم - پیام و رسانه با یکدیگر همساز باشند.
هفتم - ارتباط دو سویه باشد و در محتوای پیام و بسته‌بندی آن به تناسب نیازها و درخواست‌های متحول پیام‌گیران مستمراً تجدید نظر شود.

هشتم - رشد نهادهای ارتباطی هماهنگ با پیشرفت کارافزارهای ارتباطی باشد و نهادهای زیربنایی ارتباطی مانند انجمن‌های حرفه‌ای و عمومی، کانون‌ها و اتحادیه‌ها و عناصر تجمع داوطلبانه که سازنده افکار عمومی و ارتباط جمعی در یک جامعه گشوده اطلاعاتی هستند در کنار رسانه‌های جدید مورد توجه باشند.

طبیعی است که تأثیر رسانه‌ها در رشد فرهنگی تابعی از درجه استحکام بنیادها، نهادها و ارزش‌های فرهنگی موجود است. در کشورهایی که از میراث فرهنگی توانمندی برخوردارند و نهادها و ارزش‌های موجود فرهنگی نیز دچار سستی نشده‌اند، رسانه‌ها می‌توانند با کاربرد ابزارها و مهارت‌های نوین به کار تعالی فرهنگی بپردازند (همان منبع، ۱۳ - ۱۶).

دکتر تهرانیان بر این باور است که در شرایط کنونی گذار جامعه ایران به جامعه صنعتی و اطلاعاتی مسائل و تنگناهای خاص ارتباطی - اجتماعی رخ نموده است. مهم‌ترین وجوه و اشکال مختلف این تنگناها در سطوح متفاوت جامعه عبارتند از:
- فاصله میان پیشرفت سریع تکنولوژی ارتباطی و نارسایی نهادهای ارتباطی
- فاصله میان فرهنگ سنتی و فرهنگ علمی،

- فاصله میان روستاییان و شهرنشینان،
- فاصله میان گروه‌های اجتماعی،
- فاصله میان فرهنگ ملی و پاره‌فرهنگ‌ها
- فاصله میان زنان و مردان
- فاصله میان نسل‌ها، و
- فاصله میان واحدهای سیاست‌گذاری و اجرایی.

۱-۴- به سوی نظریه‌های جدید ارتباطی در توسعه

دکتر تهرانیان در دهه‌های اخیر به اعتبار تحقیقات مستقل و مشترکی که در سطوح مختلف بین‌المللی به انجام رسانیده است، بر مدل دیالکتیکی فرآیند توسعه در مناطق مختلف جهان تأیید بیشتر دارد. او بر این باور است که فرآیند توسعه اولاً باید قوم‌مدارانه تعریف نشود، ثانیاً یک‌بعدی نباشد و ثالثاً ماهیت همیشه در حال تغییر و همیشه متناقض آن را بتواند نشان دهد. «در حقیقت فرآیند توسعه به حسب نشانه‌ها و نقاط متقابل یک ارزش ثابت که جامعه به‌طور نامحدودی می‌تواند در طول آن حرکت کند، بهتر درک می‌شود.»

مدل دیالکتیکی فرآیند توسعه تهرانیان جایگاه ارتباطات را در عرصه‌های گوناگون توسعه به تفکیک تبیین می‌کند. به نظر او نقش مؤثر ارتباطات در چرخه اقتصادی تأمین رفاه، در چرخه سیاسی گسترش مشارکت، در چرخه اجتماعی افزایش همگرایی، در چرخه ارتباطی تحقق تکثیر، در چرخه روانی توانایی انطباق و در چرخه فرهنگی دستیابی به نوآوری است (محسنیان راد، ۱۳۷۴: ۵۰-۵۱).

او با تبیین رابطه میان ارتباطات و توسعه در سه مکتب نوسازی، وابستگی و اجتماع، بر این رهیافت تاریخی مصرّ است که «هیچ برنامه کاری وجود ندارد که بتواند در همه

زمان‌ها و مکان‌ها برای توسعه قابل اجرا باشد. به نظر او در کشورهای موفق، راهبرد انباشت بسیار زیاد، سرمایه و نیروی کار را از طریق اصلاحات ارضی آزاد می‌کند، از راه مصادره‌های دولت، پس‌انداز را اجباری می‌سازد، و از طریق مالیات‌بندی و سرمایه‌گذاری، اقتصاد را به تحریک وامی دارد. چنین راهبردهایی را غالباً حاکمیت‌های سلطه‌طلب از طریق به‌کارگیری اندیشه‌های تمامیت‌خواهانه و روش‌های ترغیبی دنبال می‌کنند. اما راهبردهای انباشت بسیار زیاد در صورت توفیق، منجر به بسیج بسیار زیاد و نیاز به توزیع مجدد درآمدها و سرمایه‌ها در روند ارائه خدمات اجتماعی می‌شوند. راهبرد ارتباطات در این مرحله غالباً به جای مجاری عمودی، مجاری افقی و به جای پیام‌های یک‌سویه رسانه‌های جمعی، آمیختگی‌ها و شبکه‌های داوطلبانه را به کار می‌گیرند. در همین حال، اثرات تخریبی انباشت و بسیج، نیاز به ایجاد یکپارچگی و وحدت ملی را آشکار می‌سازد. نقش ارتباطات در این مرحله از توسعه، حیاتی و تعیین‌کننده است. بدون استفاده از یک زبان فراگیر و مجموعه‌ای از حافظه تاریخی، اسطوره‌ها و ادبیات مشترک، برای یک ملت بسیار دشوار خواهد بود که اثرات تجزیه‌کننده را در روند توسعه خنثی کند. این مقوله به هیچ وجه یک حادثه تاریخی نیست. بلکه کشورهایی با جمعیت‌های نسبتاً یکپارچه مانند انگلیس، ژاپن و کره، بسیج منابعشان را برای توسعه آسان‌تر از دیگران یافته‌اند. در عین حال، روندهای توسعه‌ای نیاز به ابداع زبان‌ها، اسطوره‌ها و ادبیات جدید را نیز به وجود می‌آورند. از این رو ارتباطات هم به مثابه عامل و هم به منزله اثر توسعه عمل کرده است.

به نظر می‌رسد که درس‌های تاریخی سه دهه گذشته توسعه بر نظریه‌های ارتباطات و توسعه تأثیر گذاشته است تا:

یکم - جبرگرایی به سوی تعیین‌ناپذیری و عاملیت انسانی برسد؛

دوم - از مفاهیم پندارگرایانه یا مادی‌گرایانه توسعه به وابستگی متقابل برسد؛

سوم - از استعاره‌ها و الگوهای مکانیکی، ارگانیک و فرمان‌شناسانه به استعاره‌ها و الگوهای زبان‌شناختی برسد؛

چهارم - از تأکید بر توسعه مادی به تأکید بر توسعه انسانی برسد؛

پنجم - از تمرکز داخلی یا خارجی به تأثیر متقابل بین عوامل داخلی و خارجی در روند توسعه برسد؛

ششم - از نیاز برای انتقال فن‌آوری به نیاز برای جهش‌های فن‌آورانه برسد؛ و

هفتم - از تمرکز بر رسانه‌های جمعی به اهمیت شبکه‌های ارتباطی برآمده از روابط بین‌افراد و جایگزین‌ها برسد (Tehrani, 1994).

این رهیافتی است که دکتر تهرانیان به گونه‌های مختلف در حوزه ارتباطات و توسعه در ایران نیز توصیه می‌کند و همچنان بر مفهوم نو از توسعه ملی تأکید دارد.

بخش دوم - دکتر معتمدنژاد و تأکید بر نقش ملی ارتباطات در برنامه‌های توسعه

دکتر کاظم معتمدنژاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مطالعات و آموزش‌هایی را در ارتباطات و توسعه بنیان نهاد که نقد الگوهای تقلیدی از غرب در کانون آن‌ها قرار داشت. او «بازنگری الگوهای ارتباطی غربی» را در فرآیند توسعه که تحت تأثیر منافع تجارتمندی و فشارهای مؤسسات تبلیغاتی شکل می‌گیرد، ضروری می‌داند. بر این اساس الگوی «روزنامه‌نگاری برای توسعه» را که بر «آثار نمایشی» وسایل جدید ارتباطی مخصوصاً رادیو و تلویزیون و خبرگزاری‌های ملی مبتنی است مورد نقد و بازنگری قرار داده است. او تأکید دارد که در این رویکرد پیروی از نظریه‌ها و الگوهای غربی توسعه ملی مد نظر است و کشورهای در حال توسعه در کاربرد ارتباطات جمعی و طرز اداره آن نیز بدون توجه به شرایط تاریخی و هویت فرهنگی خویش تجربه ممالک غربی را دنبال کردند و در مدارس و دانشکده‌های روزنامه‌نگاری

و ارتباطات جمعی جدیدالتأسیس خود که اغلب با کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم ممالک اروپایی و ایالات متحده آمریکا ایجاد شد نیز از برنامه‌های آموزشی و ارزش‌ها و معیارهای روزنامه‌نگاری معمول در غرب تقلید نمودند (معمدنژاد، ۱۳۶۸، ۵۰۰).

دکتر معتمدنژاد انتخاب الگوی «روزنامه‌نگاری در خدمت پیشرفت» یا «روزنامه‌نگاری آزادی‌بخش» را در توسعه توصیه می‌کند که به «مسائل خاص تربیت روزنامه‌نگاران ممالک در حال توسعه و به‌ویژه، شیوه‌های جدید روزنامه‌نگاری و ارزش‌ها و معیارهای خبری مستقل جهان سوم» توجه دارد. در این نوع روزنامه‌نگاری پرداختن به «اخبار توسعه» متضمن رویکرد نقادانه‌ای است که در آن به گزارشگری «فراگردها» بیش از «رویدادها» اهمیت داده می‌شود. به بیان دیگر، «گزارشگری که در این زمینه فعالیت دارد، در کنار رویدادها، سوابق قبلی و آثار و نتایج آینده آن‌ها را نیز بررسی می‌کند و بدین طریق، مخاطبان را با مداومت و طبیعت درازمدت فراگرد توسعه اقتصادی و دگرگونی اجتماعی آشنا می‌سازد» (همان منبع، ۵۰۸-۵۱۴).

اتخاذ چنین رویکردی در وهله اول مستلزم بازنگری در آموزش‌های ارتباطات و طراحی برنامه‌های جدید آموزشی است که بتواند روزنامه‌نگاران و کارشناسان متخصص را در سطح نیازهای ملی عرضه دارد. تلاش نخست دکتر معتمدنژاد در همین سوست و او تمامی توان خویش را به خدمت احیا و تأسیس دوره‌ها و برنامه‌های آموزشی ارتباطات در سطوح مختلف علمی و تخصصی در می‌آورد. بر این اساس توسعه کیفی و کمی دانش روزنامه‌نگاری و روابط عمومی در ایران به‌ویژه در سطح دوره‌های عالی دانشگاهی مرهون این رویکرد دکتر معتمدنژاد و همکاران او طی سالیان اخیر است. به موازات این اقدامات، «آینده‌نگاری ارتباطی» و «توجه به ارتباطات» در برنامه‌های توسعه وجه دیگری از همت دکتر معتمدنژاد است. به نظر او «مقام ارتباطات در برنامه‌ریزی‌های توسعه از دو جهت شایان توجه است. وسایل و

امکانات گوناگون ارتباطی از یک سو جزء عوامل آگاهی‌دهی و هماهنگ‌سازی و سازماندهی مورد نظر در ارائه و اجرای طرح‌های مختلف توسعه به شمار می‌روند و در جلب همکاری‌ها و مشارکت‌های عمومی برای تأمین نتایج مطلوب آن‌ها نیز تأثیر تعیین‌کننده دارند و از سوی دیگر، خود به عنوان شاخص‌های توسعه، مانند درآمد سرانه و سطح سواد و همچنین جزء زمینه‌های اصلی توسعه، مثل کشاورزی، صنعت، آموزش و بهداشت، در برنامه‌های توسعه ملی جای ممتازی دارا هستند و به همین لحاظ، برای پیشرفت و گسترش آن‌ها، در کنار زمینه‌های مهم دیگر توسعه، برنامه‌ریزی‌های ویژه‌ای در نظر گرفته می‌شوند. بدین گونه، ارتباطات توسعه و توسعه ارتباطات در برنامه‌ریزی‌های توسعه ملی، لازم و ملزوم یکدیگرند (معمد نژاد، ۱۳۷۱: ۱).

بهره‌گیری مناسب و مؤثر از کاربردهای ارتباطات در برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و برنامه‌ریزی برای پیشرفت و گسترش امکانات و وسایل ارتباطی کشور مستلزم آنند که به شرایط و ویژگی‌های ریشه‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آرمان‌ها و هدف‌های آن و همچنین اوضاع و احوال حاکم بر جهان از زمان این پیروزی تاکنون توجه خاص معطوف گردد.

«جاذبه‌های تازه تکنولوژی‌های نوین ارتباطی و به ویژه برنامه‌های تلویزیونی از طریق پخش مستقیم ماهواره‌ای و نظریه‌پردازی‌های خوشبینانه در مورد کاربردهای مثبت ارتباطات هم، که در دهه‌های گذشته با سخن گفتن از «دهکده جهانی»، «انقلاب الکترونی» و «موج سوم» و در سال‌های اخیر، با تأکید بر فرارسیدن عصر «فرانوگرایی» و «جامعه اطلاعات» عرضه شده‌اند، نیز شایان توجه‌اند و به سبب اهمیت تأثیرگذاری‌ها و حساسیت‌انگیزی‌های آن‌ها ایجاب می‌کنند که با واقع‌بینی و مصلحت‌اندیشی و آینده‌نگری، مورد نظر قرار گیرند، تا به کاربردهای مثبت ارتباطات برای توسعه ملی و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری ارتباطی، لطمه وارد نشود» (همان منبع، ۲).

۱-۲- مبانی نظری توسعه‌بخشی ارتباطات

دکتر معتمدنژاد با طرح مباحث اساسی و جدید، به زمینه‌های نظریه‌پردازی و الگوسازی برای «نوسازی» کشورهای در حال توسعه در دوره‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه در کشورهای خاور نزدیک و خاورمیانه و سایر کشورهای در حال توسعه می‌پردازد.

طرح این مباحث به‌ویژه از آن رو اهمیت دارد که اولین گام در جهت طرح‌ریزی مؤثرترین نظریه و الگو در زمینه نوسازی کشورهای جهان سوم، با اجرای یک پژوهش علمی در ایران و پنج کشور دیگر خاورمیانه یعنی ترکیه، لبنان، مصر، سوریه و اردن در سال‌های اول دهه ۱۹۵۰ برداشته شده است. گام بعدی نظری براساس تجربیات ترویج کشاورزی ایالات متحده و پژوهش‌های محققان امریکایی در روستاهای کشورهای امریکای لاتین بر «نشر نوآوری‌ها» از طریق وسایل ارتباط جمعی و امکانات دیگر ارتباطی تکیه داشت و در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی صورت گرفت.

دکتر معتمدنژاد تأکید دارد که بررسی چگونگی پیدایش و گسترش نظریه‌ها و الگوهای «نوسازی» غربی و همچنین «نشر نوآوری‌ها» در کشورهای جهان سوم ضروری است. به‌ویژه آن‌که نظریه‌ها و الگوهای مبتنی بر کاربرد ارتباطات در این گونه «نوسازی» با تجربه‌های ایران در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سقوط رژیم سلطنتی در بهمن ماه ۱۳۵۷ تقارن دارند و مراحل سه‌گانه طرح‌ریزی، تحقق عملی و شکست واقعی این الگو با شرایط دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ایران در طول این مدت انطباق داشته‌اند (همان منبع، ۳).

دکتر معتمدنژاد اساس این نظر را بر نقد تحقیق دانیل لرنر، نظریه پرداز برجسته امریکایی قرار می‌دهد که در مورد نوسازی شش کشور خاورمیانه در دهه پنجاه میلادی

به انجام رسیده است. این تحقیق کشورهای ایران، ترکیه، لبنان، سوریه، اردن، و مصر را دربرمی‌گیرد. در طرح تحقیق مذکور، این چنین فرض شده بود که کشورهای اسلامی خاورمیانه که دارای «جوامع سنتی» هستند، می‌توانند راهی را که کشورهای غربی طی چهارصد تا پانصد سال طی کرده‌اند، در طول چند دهه بیمایند. به این ترتیب، مسیر نوگرایی و نوسازی را به طور سریع طی کنند.

هدف اصلی برنامه «نوسازی» آن بود که جوامع خاورمیانه هم مانند جوامع غربی به جوامعی با همان خصوصیات فرهنگی و شیوه‌های زندگی تبدیل شوند (معمدنژاد، ۱۳۷۰: ۱۶).

در برنامه نوسازی دانیل لرنر، ضمن تأکید بر ضرورت دگرگونی نظام ارتباطی جوامع سنتی، شرایط اساسی برقراری «نظام تجدد» یادآوری می‌شود و او زمینه‌ها و شاخص‌های اصلی «نوسازی» را که شامل «شهرنشینی»، «سوادآموزی»، «استفاده از وسایل ارتباط جمعی» و سپس «مشارکت‌های سیاسی و اقتصادی» هستند، تشریح می‌کند. وی با تکیه بر آن که روستاییان، اکثریت جمعیت جهان سوم و از جمله کشورهای خاورمیانه را تشکیل می‌دهند، تأکید می‌کند که زمانی این کشورها می‌توانند شروع به پیشرفت کنند که حداقل ده درصد از جمعیت کل آن‌ها، در شهرهای بیش از پنجاه هزار نفری زندگی کنند، اما تا زمانی که ۲۵ درصد جمعیت شهرنشین شده‌اند، روند پیشرفت بسیار کند است.

به عقیده لرنر، در واقع از موقعی که یک چهارم کل جمعیت کشور در شهرها زندگی کنند، نقطه عطفی در امر «نوسازی» پدید می‌آید. از این موقع، سوادآموزی هم با توجه به تجربه سده نوزدهم اروپا در این زمینه گسترش می‌یابد. با توجه به توسعه سوادآموزی استفاده از ارتباطات جمعی هم گسترش پیدا می‌کند. بنابراین، توسعه شهرنشینی عامل گسترش سوادآموزی می‌شود و توسعه

سوادآموزی هم به نوبه خود موجب توسعه ارتباطات می‌گردد. وقتی که ارتباطات توسعه یافت، به‌طور متقابل سوادآموزی و استفاده از وسایل ارتباط جمعی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و با پیشرفت آن‌ها جامعه در حال دگرگونی می‌تواند به هدف‌های اصلی خود که مشارکت عمومی افراد در اقتصاد و سیاست است نایل شود و به ایجاد «جامعه مشارکت جو» و آزادی‌گرایی مورد نظر در غرب دست یابد (همان منبع، ۱۸).

در مورد مفهوم «مشارکت اقتصادی»، لرنر اعتقاد داشت که روستاییان با ورود به شهرها با پول آشنا می‌شوند. زیرا معمولاً در روستا مبادله جنس به جنس صورت می‌گیرد و پول نقش مهمی ندارد. اما وقتی که روستایی به شهر می‌آید و در کارخانه یا اداره استخدام می‌شود، آخر هفته یا آخر ماه به او دستمزد و حقوق می‌دهند. وی قسمتی از حقوق خود را نقداً به مصرف می‌رساند و قسمتی را هم پس‌انداز می‌کند. بدین ترتیب، بخشی از درآمد شهرنشین جدید، در فروشگاه‌هایی که براساس رقابت تجارتي آزاد، قیمت اجناس در آن‌ها آزادانه تعیین می‌شود، خرج می‌شود و قسمتی نیز در بانک‌ها پس‌انداز می‌گردد و به مصرف فعالیت‌های بازرگانی می‌رسد.

بنابراین، به عقیده لرنر دریافت دستمزد و حقوق، شرایط مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی را فراهم می‌سازد و توجه فرد را به ارزش اقتصادی پول و اهمیت درآمد و ثروت افزایش می‌دهد. در نتیجه، شخصی که به ثروت علاقه‌مند است، به سرنوشت خویش هم توجه بیشتری پیدا می‌کند. پس «مشارکت اقتصادی»، «مشارکت سیاسی» را که به معنای شرکت در انتخابات است، نیز به دنبال می‌آورد. در مورد انتخابات هم لرنر بر انتخاباتی تأکید می‌کند که نامزدهای آن به‌طور آزاد تعیین می‌شوند و با یکدیگر رقابت آزاد دارند و رأی‌دهندگان هم آزادانه نامزدهای مورد نظرشان را انتخاب می‌کنند. آن نظام‌های انتخاباتی که طبق اشاره او در کشورهای کمونیستی وجود دارند و دارای نامزدهای واحد یا فهرست نامزدی واحد هستند، مورد نظر لرنر نیستند.

در چنین شرایطی، به نظر لرنر کم‌کم مردم کشورهای خاورمیانه هم به دموکراسی کنونی کشورهای غربی، که در طول سه قرن گذشته به آن دست یافته‌اند، می‌رسند و جامعه جدیدی می‌سازند. چنین جامعه‌ای یک جامعه باز و آزادی‌گرا و مشارکت‌جو است و دیگر به انقلاب رو نمی‌کند. با این بیان، توجه خاص غرب به مقابله با کمونیسم از راه «نوسازی» کشورهای جهان سوم علنی می‌شود. لرنر خاطر نشان می‌سازد که کشورهای جهان سوم، با دنبال کردن الگوی «نوسازی» کشورهای غربی و بدون آن که انقلابی صورت بگیرد و خشونت پدید آید و لطماتی به جامعه وارد بشود، می‌توانند به راحتی در راه دموکراسی غربی گام گذارند و متجدد و پیشرفته شوند. جامعه‌شناس امریکایی در این زمینه بار دیگر تأکید می‌کند که الگوی نوگرایی و نوسازی، یک الگوی جهانی است و بر مبنای تجربه‌های تاریخی غرب، همه کشورهای جهان سوم و نه تنها کشورهای خاورمیانه می‌توانند آن را تعقیب کنند و مانند کشورهای غربی به دموکراسی و پیشرفت برسند (همان منبع، ۱۹).

۲-۱-۲- نقد نظریه ارتباطی نوسازی

دکتر معتمدنژاد با طرح نظریه نهایی لرنر که از بازانديشي خود وی در پژوهش نخستینش حاصل شده است، نارسایی‌های این نظریه را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در واقع پس از انتشار کتاب گذر از جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه، لرنر نظریه خود را درباره نوسازی تکمیل کرد. وی در کتابی که در سال ۱۹۶۳، به وسیله یک استاد امریکایی دیگر به نام لوسین پای و در مورد «ارتباطات و توسعه سیاسی» منتشر شد، مقاله‌ای تحت عنوان «به سوی یک تئوری ارتباطی نوسازی» انتشار داد و ضمن آن، نظریه‌های مطرح شده در کتاب خود را گسترش داد.

لرنر در این مقاله می‌نویسد که تجربه چند سال اخیر - از زمان اجرای تحقیق در

شش کشور خاورمیانه تا سال ۱۹۶۳ - نشان می‌دهد که خوش‌بینی‌های قبلی او در هیچ کدام از کشورهای جهان سوم تحقق نیافته‌اند. وی در مقاله اخیر هم آن‌چنان که مثال‌های او در مورد ناصر و مصدق و سوکارنو نشان می‌دهد، از توجه رهبران جهان سوم به «آثار نمایشی» زمینه‌های نوسازی انتقاد می‌کند و کاربرد وسایل ارتباط جمعی را در کشورهای در حال توسعه منفی معرفی می‌کند.

لرنر در این مقاله، روند دگرگونی‌های کشورهای جهان سوم را از لحاظ تأثیر ارتباطات بر نوسازی، شامل سه مرحله، از هم جدا می‌داند. این مراحل شامل «انقلاب آرزوهای فزاینده»، «انقلاب سرخوردگی‌های فزاینده» و «قدرت‌یابی نظامیان» است. دربارهٔ مرحلهٔ اول، لرنر یادآوری می‌کند که برخلاف نظریهٔ او، بسیاری از رهبران جهان سوم برای استفادهٔ اساسی از وسایل ارتباط جمعی در جهت ایجاد تحرک اجتماعی و کمک به سوادآموزی و جلب مشارکت اقتصادی و سیاسی مردم، تنها به جاذبه‌های ذهنی این دگرگونی‌ها توجه پیدا کرده‌اند. آن‌ها به جای تحقق عوامل و عناصر واقعی نوسازی جوامع خود، تنها ابعاد نمایشی آن را در نظر گرفته‌اند. به همین جهت، به خاطر جلب توجه و حمایت مردم نسبت به تداوم حکومت خود، به طور مرتب و منظم به آن‌ها وعدهٔ توسعه و پیشرفت داده‌اند و بر اثر آن، آرزوها و آرمان‌های فزاینده‌ای در این جوامع پدید آورده‌اند. به عبارت روشن‌تر، همیشه و همه جا در باغ سبز نشان داده‌اند و چون موفق به تأمین وعده‌های خود نشده‌اند، سبب سرخوردگی و نومیدی نهایی مردم گردیده‌اند.

همان‌طور که گفته شد، لرنر در این زمینه دست‌آویزی پیدا کرده است و به استناد آن از ناصر و مصدق و سوکارنو به سبب سیاست‌های ضداستعماری آن‌ها انتقاد کرده است. این در حالی است که بررسی انتقادی طبقه‌بندی او مشخص می‌کند که نمونه‌های واقعی سوءاستفاده از ابعاد نمایشی نوسازی جهان سوم، در ایران پس از کودتای ۲۸

مرداد ۱۳۳۲ و در چند کشور آسیایی دارای رژیم‌های وابسته مانند فیلیپین، تایلند، اندونزی (پس از سرنگونی سوکارنو) و بسیاری از کشورهای تحت سلطه در امریکای لاتین و مناطق دیگر جهان پدید آمده‌اند که لرنر از آن‌ها نام نمی‌برد. در مورد مرحله دوم، که لرنر آن را «انقلاب سرخوردگی‌های فزاینده» نام گذاشته است، وی عقیده دارد که چون وعده‌هایی که قبلاً داده شده‌اند، تحقق نمی‌یابند، مردم به تدریج، مأیوس و سرخورده و ناراضی می‌شوند و سرانجام به مقاومت و خشونت دست می‌زنند. او یادآوری می‌کند که وقتی به سبب ناراضی عمومی، تظاهرات اعتراض‌آمیز صورت می‌گیرد، دولت‌ها ناچار به مقابله می‌پردازند، اما چون به طور قاطع از عهده این کار بر نمی‌آیند، نظم عمومی مختل می‌شود و ثبات کشور از میان می‌رود.

در شرایط بی‌ثباتی کشور، مقدمات مرحله سوم فراهم می‌شوند. در این مرحله که نتیجه عملکردهای قبلی، یعنی وعده دادن و به وعده عمل نکردن است، شرایط بحرانی و پرمخاطره‌ای پدید می‌آید و نظامیان برای مقابله با آن، دست به کودتا می‌زنند و قدرت را در دست می‌گیرند. بنابراین به عقیده لرنر علت اصلی عدم ثبات سیاسی کشورهای جهان سوم آن است که رهبران غیر نظامی نتوانسته‌اند عوامل اصلی نوسازی را فراهم و رضایت واقعی مردم را تامین کنند. وی در این مورد، طبق معمول نقش اصلی سیاست‌های غربی را در عدم پیشرفت جوامع جهان سوم مطرح نمی‌کند و از حمایت امریکا درباره کودتاهای نظامی نیز سخن به میان نمی‌آورد (همان منبع، ۲۱).

۲-۱-۳- از جست‌وجوی «الگوی متناوب» تا انتقادهای رادیکال

دکتر معتمدنژاد مبنای نظریه دوم خود را در مطالعات انتقادی ارتباطات و بررسی نظریه نشر نوآوری قرار داده است. این نظریه از سوی اورت راجرز، محقق معروف

امریکایی عرضه شده است و در میان نظریه‌های ارتباطات و توسعه اهمیت فراوان دارد. این استاد امریکایی که در آغاز دهه ۱۹۶۰ خود با دیدگاهی نظیر دانیل لرنر، کتابی تحت عنوان *نشر نوآوری* نوشته بود، در سال ۱۳۷۵ مقاله‌ای انتقادی علیه الگوی واحد غربی در مورد توسعه، تحت عنوان «گذر از الگوی حاکم» عرضه کرد. وی عنوان این مقاله را در برابر عنوان کتاب معروف دانیل لرنر به نام *گذر از جامعه سنتی* انتخاب کرده بود. منظور او آن بود که به سررسیدن دوره‌ی این الگو را نشان دهد. راجرز در این مقاله برمنبای انتقادهای محققان جهان سوم، تأکید کرد که جهان سومی‌ها به غربی‌ها و مخصوصاً امریکایی‌ها ایراد می‌گیرند که می‌خواهند الگوی مورد نظر خود را به آن‌ها تحمیل کنند، در حالی که تجربه‌ی سال‌های اخیر آشکار ساخته است که چنین الگویی قابل تحقق نیست و باید «الگوهایی متناوب» را که با شرایط خاص کشورهای مختلف جهان انطباق داشته باشند، جست‌وجو کرد. به گفته‌ی او جهان سومی‌ها همچنین تأکید می‌کنند که کشورهای غربی، پس از پایان یافتن استعمار مستقیم به طور نامرئی وابستگی‌های کشورهای نواستقلال را گسترش داده‌اند و به همین جهت بسیاری از این کشورها اکنون برای مقابله با وابستگی، الگوهای جهانی غربی را طرد می‌کنند. بنابراین باید الگوهای متناسب و متناوب برای جهان سوم وجود داشته باشند، تا هر یک از این کشورها با توجه به نیازها و موقعیت‌های خاص و تجربه‌های تاریخی خویش راه خاص خود را دنبال کنند (همان منبع، ۲۲).

دکتر معتمدنژاد در جست‌وجوی الگوهای بومی ارتباطات توسعه به نقدهایی از این دست اکتفا نمی‌کند. او در رویکرد انتقادی خویش به مطالعات ارتباطی در نظریه‌های انتقادی رادیکال نیز تأمل دارد.

در واقع از اوایل دهه ۱۹۷۰، برخی محققان غرب و جهان سوم با دیدگاه‌های انتقادی عمیق‌تری به نقد نظریه‌ها و الگوهای تقلیدی «توسعه‌بخشی ارتباطات» را که

بیش‌تر بر تحرک رفتار فردی و حفظ وضع موجود کشورهای در حال توسعه استوار است، پرداخته‌اند و در مقابل، به نقش وسایل ارتباط جمعی در دگرگونی بنیادی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی این کشورها و طرد نظامهای وابسته توجه کرده‌اند. «محققان رادیکال غربی و جهان سوم یادآوری می‌کنند که در شرایط سلطه‌گری امپریالیسم در کشورهای وابسته جهان سوم، وسایل ارتباط جمعی خود از عوامل مهم گسترش وابستگی هستند و امکان بهره‌برداری صحیح آنان در راه پیشرفت و توسعه امکان‌پذیر نیست. بنابراین، تا زمانی که این نظام‌های وابسته از طریق مبارزات عمومی سرنگون نشده‌اند و ارتباطات در اختیار نظام‌های مستقل و مردمی قرار نگرفته‌اند، کاربرد مثبت وسایل ارتباطی در راه توسعه مسیر نیست. زیرا در این صورت است که وسایل ارتباط جمعی می‌توانند به توسعه درون‌زا در کشورهای جهان سوم کمک و از استقلال ملی و هویت و اصالت فرهنگی آنها حراست کنند» (همان منبع، ۲۳).

۲-۲ به سوی تحقیقات ملی در ارتباطات و توسعه

دکتر معتمدنژاد با تأکید بر شناخت و بازنگری نظریه‌های توسعه‌بخشی ارتباطات، اجرای پژوهش‌های ملی درباره کاربرد وسایل و تکنولوژی‌های ارتباطی را در جهت تحقق هدف‌های توسعه ملی و نیز شرایط بهبود این کاربرد از طریق پیشرفت و گسترش کمی و کیفی ارتباطات ضروری می‌داند. او پیشبرد این ضرورت را در دو زمینه «ارتباطات در خدمت توسعه» و «پیشرفت ارتباطات» توصیه می‌کند.

۲-۲-۱- پژوهش درباره ارتباطات در خدمت توسعه

دکتر معتمدنژاد بر این باور است که در دهه‌های اخیر نه تنها تحت تأثیر شرایط بین‌المللی و جاذبه‌های جهانی نظریه‌ها و الگوهای توسعه‌بخشی ارتباطات، بلکه

به دلیل تحولات خاص و پرشتاب کشورهای در حال توسعه از جمله ایران، بهره‌برداری از امکانات ارتباطی برای پیشبرد برنامه‌های عمرانی اهمیت بیش‌تری یافته است. به نظر او در این سال‌ها نقش مثبت ارتباطات بیش‌تر مد نظر قرار گرفته و از ارتباطات به منزله اهرمی نیرومند در برنامه‌ریزی‌های توسعه ملی کمک گرفته شده است.

دکتر معتمدنژاد در مورد کاربردهای ارتباطات و مخصوصاً وسایل ارتباط جمعی در پیشرفت برنامه‌های توسعه ایران، بر بهره‌گیری از تحقیقات صاحب‌نظران و متخصصان غربی و جهان سومی و بعضی از سازمان‌های بین‌المللی و به‌ویژه «یونسکو» تأکید دارد. به نظر او مطالعات و تحقیقاتی که در این زمینه‌ها راجع به ایران، در دوره‌های قبل و بعد از انقلاب از طرف محققان ایرانی صورت گرفته‌اند، اگرچه محدود و محدود بوده‌اند، در عین حال می‌توانند به‌عنوان نخستین پیشینه‌های پژوهشی ارتباطات توسعه در کشور مفید واقع شوند.

۲-۲-۲- پژوهش در مورد پیشرفت ارتباطات در ایران

شرایط کنونی جامعه ایران، در مرحله ادامه کوشش برای بازسازی کشور و پیشبرد برنامه‌های توسعه و نقش حساس ارتباطات در کمک به تحقق آن‌ها و همچنین اهمیت روزافزون تکنیک‌های نوین ارتباطی در دگرگونی‌های جوامع معاصر در سطح جهانی توجه به بهبود و هماهنگی و پیشرفت امکانات، تکنولوژی‌ها و وسایل ارتباطی در ابعاد و جهات گوناگونی را بسیار ضروری ساخته است.

دکتر معتمد نژاد با یادآوری ضرورت توجه به مبانی صحیح پیش‌نگری و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری ارتباطات، ضرورت اجرای یک تحقیق جامع و همه‌جانبه را در زمینه‌های مختلف عملکردها و کاربردهای ارتباطات، غیرقابل اجتناب می‌داند. به نظر او «در یک برنامه جامع، برای مطالعه و تحقیق درباره ارتباطات، می‌توان از

یک طرف شاخه‌های سه‌گانه ارتباطات نوین معاصر، شامل ارتباطات جمعی (مطبوعات رادیو و تلویزیون و سینما)، ارتباطات دور (تلگراف و تلکس و تلفن، پست تصویری و ارتباط ماهواره‌ای) و ارتباطات کامپیوتری (سخت افزارها، نرم افزارها) را که در ایران، با توجه به سوابق تاریخی و هویت فرهنگی و مذهبی جامعه، ارتباطات سنتی هم در کنار آن‌ها قرار می‌گیرند، از یکدیگر متمایز ساخت و شرایط و مسائل هر کدام را جداگانه به بررسی گذاشت و از سوی دیگر، با در نظر گرفتن برخی جنبه‌های مشترک آن‌ها، تمام تکنولوژی‌ها و امکان‌ها و شیوه‌های ارتباطی یاد شده را در قالب یک مجموعه کلی نیز مورد مطالعه قرار داد» (معمدنژاد، ۱۳۷۱: ۳۶).

۲-۳- ارتباطات در برنامه‌های توسعه ملی

دکتر معمَدنژاد این واقعیت را که با وجود سوابق طولانی برنامه‌ریزی برای عمران و توسعه در ایران به نقش ارتباطات در کمک به تأمین هدف‌های توسعه، توجه لازم معطوف نگردیده است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. او با بررسی برنامه‌های متعدد عمران و توسعه کشور در دوره‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مشخص می‌سازد که در این برنامه‌ها، به اشاره‌های پراکنده در مورد بعضی از زمینه‌های استفاده از امکانات فرهنگی و از جمله ارتباطی و نیز پیش‌بینی‌هایی در مورد بودجه مالی برخی از بخش‌های ارتباطات، مانند مخابرات و رادیو و تلویزیون و نیز بخش ارتباطی سینما به عنوان جزئی از فعالیت‌های فرهنگی، اکتفا گردیده و به تأثیر ارتباطات در پیشرفت هدف‌های توسعه ملی بی‌اعتنایی شده است.

او یادآوری می‌کند که در برنامه پنج ساله اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نیز تأکیدهای صریح و پیش‌بینی‌های دقیق درباره استفاده از ارتباطات برای نیل به هدف‌های مورد نظر در زمینه‌های مختلف توسعه، صورت

نگرفته‌اند و تنها وظایف اجتماعی کلی ارتباطات جمعی یادآوری شده‌اند. در مقابل، مهم‌ترین جنبه مثبت این برنامه، عنایت به پیشرفت و گسترش کمی و کیفی امکانات ارتباطی و از جمله خبرگزاری، مطبوعات، برنامه‌های رادیو تلویزیون به عنوان بهترین وسایل ارتباط جمعی، فعالیت‌های سینمایی و تولید فیلم و نیز آموزش نیروی انسانی متخصص روزنامه‌نگاری و حمایت از پژوهش‌های ارتباطی و مخصوصاً مطبوعاتی است. به عبارت دیگر، در این برنامه به «توسعه ارتباطات»، بیش از «ارتباطات توسعه» توجه شده است (همان منبع، ۳۷).

به نظر او «در خط مشی‌های اساسی مربوط به برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی هم که در تدارک مقدمات تدوین و تصویب نهایی این برنامه از سوی سازمان برنامه و بودجه، در مهر ماه سال ۱۳۷۱ آماده و منتشر گردیده‌اند، نیز به کار برد و برنامه‌ریزی در مورد امکانات ارتباطی در دستیابی به هدف‌های مختلف توسعه، بی‌اعتنایی شده است و مانند برنامه اول، بر «توسعه ارتباطات» و بیشتر در زمینه‌های مخابرات و صدا و سیما آن هم با همکاری بخش خصوصی و «خصوصی‌سازی» بسیاری از فعالیت‌ها و خدمات ارتباطی تأکید گردیده است و تنها اشاره‌های صریحی که در این خط مشی‌ها راجع به «ارتباطات توسعه» به چشم می‌خورند، درباره بهداشت و کنترل جمعیت و آموزشند» (همان منبع، ۳۸).

البته اهتمام به «ارتباطات توسعه» در برنامه‌های سوم و چهارم که مینا و چشم‌اندازی متفاوت دارند، برجسته‌تر شده است. مهم‌ترین فراز توجه به ارتباطات در برنامه سوم، اولویت یافتن توسعه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در همه سطوح و بخش‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و اجرای طرح تکفا (توسعه و کاربرد فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات) و در برنامه چهارم مینا قرار گرفتن «دانایی» در توسعه (توسعه دانایی‌مدار) است.

دکتر معتمدنژاد در سال‌های اخیر توجه بیشتر به مطالعات و تحقیقات ارتباطی و برنامه‌های «ارتباطات توسعه» و «توسعه ارتباطات» و «سیاست‌های ملی ارتباطی» را لازمه موفقیت در این برنامه‌ها و آینده‌نگری‌های ارتباطات بر شمرده است. او در این زمینه پیشنهاد ایجاد یک «مرکز هماهنگی فعالیت‌ها و سازمان‌های ارتباطات کشور» را داشته است که با «استفاده از اختیارات قانونی خود بتواند کوشش‌های پژوهشی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری ارتباطی را با در نظر گرفتن چشم‌اندازهای آینده ارتباطات در صحنه داخلی و عرصه جهانی مورد حمایت قرار دهد و بر عملکردها و کاربردهای ارتباطات، نظارت هماهنگ کننده داشته باشد (همان منبع، ۳۹).

۲-۴- سیاست‌گذاری ارتباطی در جامعه اطلاعاتی

دکتر معتمدنژاد به تناسب دگرگونی‌های بنیادینی که در حوزه فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات و نیز سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های ارتباطی در سطح بین‌المللی رخ داده است، بر تحول برنامه‌های آموزشی و سیاست‌گذاری‌های ارتباطی در ایران تأکید دارد. اساس این تحول که هم سطوح علمی و آموزشی و هم سطوح برنامه‌ریزی و اجرایی را در برمی‌گیرد، تحول در نگرش‌ها و ایجاد ساختارها و نهادهای متناسب است. تأکید فراوان او بر شناخت آثار و پی‌آمدهای ورود به «جامعه اطلاعاتی و ارتباطی» و کوشش برای تبیین نقش «وسایل ارتباطی آزاد، مستقل و کثرت‌گرا» در این موقعیت و تأسیس و گسترش نهادهای مستقل و نوین ارتباطی در حوزه آموزش، پژوهش و امور حرفه‌ای و تخصصی نقاط برجسته این رویکرد است.

۲-۴-۱- توسعه نشریات آزاد، مستقل و کثرت‌گرا

دکتر معتمدنژاد با ارائه طرح «توسعه مطبوعات مستقل و کثرت‌گرا در ایران» که هم

در سال ۱۳۷۴ به یونسکو پیشنهاد و هم پس از آن در ایران پی گرفته شده است، به تناسب تحولات نوین ارتباطی، رویکرد جدید ملی را پیشنهاد می‌کند. در این طرح «چگونگی پیشرفت و گسترش مطبوعات در دوره پس از پایان جنگ عراق علیه ایران (از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰) مورد بررسی قرار گرفته و به دگرگونی‌های زیر، توجه خاصی معطوف شده است:

یکم - فراوانی و گوناگونی روزنامه‌ها و مجله‌ها و از جمله، نشریه‌های دوره‌ای تخصصی؛

دوم - تعدد و تنوع نهادها، سازمان‌ها، گروه‌ها، انجمن‌ها و افراد منتشرکننده نشریات؛

سوم - توسعه مندرجات انتقادآمیز در بسیاری از روزنامه‌ها و مجله‌ها؛
چهارم - تجربه جدید دادرسی جرایم مطبوعاتی در دادگاه‌های دادگستری با حضور هیأت منصفه؛

پنجم - قابلیت توجیه استقلال و کثرت‌گرایی و آزادی نسبی مطبوعات ایران. بر مبنای واقعیت‌های موجود، معیارهای علمی سنجش استقلال و انتقادگری مطبوعات و اظهارنظرهای منابع تخصصی غربی.

با توجه به ویژگی‌های یاد شده، تحولات مطبوعات ایران با سیاست‌ها و برنامه‌های ارتباطی جدید یونسکو - که از سال ۱۹۸۹، به موازات فروریختن دیوار برلین و از میان رفتن اتحاد جماهیر شوروی، مورد توجه قرار گرفته‌اند و بر یک «استراتژی نوین ارتباطی» استوار شده‌اند نیز قابل انطباق‌اند. به موجب این استراتژی، که بر مبنای اساسنامه یونسکو برای آزادی اندیشه و بیان، مقام برجسته‌ای قائل شده است، آزادی مطبوعات و اطلاعات و جریان آزاد اطلاعات در داخل کشورها و در سطح جهانی و توسعه مطبوعات و سایر وسایلی ارتباطی مستقل و کثرت‌گرا، از مبانی پیشرفت

دموکراسی و توسعه ملی شناخته شده‌اند. برگزاری سمینارهای منطقه‌ای «یونسکو» درباره «پیشبرد مطبوعات و سایر وسایل ارتباطی مستقل و کثرت‌گرا»، که در سال‌های ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، و ۱۹۹۷ برای آفریقا، آسیا، امریکای لاتین، کشورهای عربی و اروپای شرقی ترتیب یافتند نیز در جهت اجرای هدف‌های «استراتژی نوین» مذکور بوده‌است (معمدنژاد، ۱۳۷۷: ۲-۳).

دکتر معتمدنژاد مسائل کنونی مطبوعات ایران را در روند دست‌یابی به این موقعیت موارد پیچیده و درهم‌تنیده‌ای می‌داند. به باور او در بررسی وضع فعلی مطبوعات ایران و جست‌وجوی راه‌های مقابله با توسعه‌نیافتگی تناقض‌آمیز آن‌ها، باید مسائل اساسی مطبوعات را که شامل تأمین فضای عمومی مطلوب برای آزادی مطبوعات، حمایت قانونی این آزادی، حفظ استقلال اقتصادی مؤسسات مطبوعاتی و نهادی‌سازی کمک‌های دولت به آن‌ها می‌شوند و مسائل تخصصی و حرفه‌ای آن‌ها که آموزش تخصصی، استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاران، شرایط مالکیت اقتصادی و مدیریت اختصاصی مؤسسات مطبوعاتی و نیز چگونگی فعالیت مؤسسات و سازمان‌های وابسته به آن‌ها، مانند خبرگزاری‌ها، مؤسسات تبلیغاتی و سازمان‌های توزیع مطبوعات و همچنین مسائل خاصی چون پیشرفت و گسترش مطبوعات محلی، مطبوعات کودکان و نوجوانان، مطبوعات عامه‌پسند، نقش مطبوعات در توسعه ملی، مطبوعات و مقابله با سلطه فرهنگی و ارتباطی... را در بر می‌گیرد، طرف توجه قرار داد» (همان منبع، ۴۶-۴۷).

دکتر معتمدنژاد به موازات تأیید مطالعه و تحقیق درباره عناصر اساسی ضروری برای ایجاد محیط مساعد و مطلوب فعالیت‌های مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی، توجه به «عوامل تخصصی و حرفه‌ای» را که از لوازم اصلی موفقیت و پیشرفت آن‌ها محسوب می‌شوند نیز ضروری می‌داند.

او پرداختن به چهار مقوله «آموزش تخصصی روزنامه‌نگاران»، «استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاری»، «سازمان‌دهی اقتصادی و مدیریت مؤسسات مطبوعات» و «فعالیت مؤسسات ارتباطی وابسته به مطبوعات» را در این راهبرد توصیه می‌کند. به نظر او اگرچه توجه خاص به تربیت روزنامه‌نگاران و متخصصان روابط عمومی و تبلیغات در این میان اهمیت خاص دارد، اما با در نظر گرفتن وسعت دامنه نفوذ برنامه‌های مختلف رادیو و تلویزیون، پیشرفت سینما و تکنیک‌های جدید تهیه و توزیع پیام‌های ارتباطی و نیز مقام ممتاز نشر کتاب در جامعه کنونی ایران، بررسی مشکلات متعدد تربیت انواع نیروهای انسانی ارتباط‌گر، و جست‌وجوی راه‌حل‌های آن از طریق برنامه‌های آموزشی دانشگاهی یا آموزش‌های تخصصی و به‌آموزی نیز ضروری است.

در کنار مسائل آموزش، بررسی شرایط بهبود وضع پژوهش‌های مطبوعات و ارتباطی، نشر کتاب‌ها و مجله‌های تخصصی و ایجاد مراکز اسناد و بانک‌های اطلاعات در این زمینه نیز اهمیت شایان توجه دارد و بدون تردید چنین توجهی، به پیشرفت برنامه‌های مهم مطبوعات و ارتباطات در سطح مملکت کمک خواهد کرد (همان منبع، ۵۲-۵۸).

۲-۴-۲- استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاری

بررسی درباره وضع کنونی همکاران ارتباطات جمعی و شرایط ایجاد اطمینان شغلی برای روزنامه‌نگاران و جلب مسئولیت بیش‌تر آنان به ایفای خدمات اجتماعی از طریق وسایل ارتباطی، باید براساس ضرورت همکاری دولت و سازمان‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاری در این زمینه دنبال شود. از این لحاظ از یک سو، مطالعه در مورد تهیه قوانین مربوط به استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاران، تعریف قانونی روزنامه‌نگار، نهاد مستقل صدور کارت هویت حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، شرایط اشتغال به این حرفه و

حرفه‌های وابسته، حداقل حقوق و طبقه‌بندی شغلی روزنامه‌نگار، قراردادهای کار دسته‌جمعی روزنامه‌نگاری و مقررات دیگر مکمل آن‌ها ضروری خواهد بود و از سوی دیگر، بررسی شرایط تشویق روزنامه‌نگاران به توسعه فعالیت انجمن‌ها و اتحادیه‌های خاص حرفه‌ای و تهیه مقدمات ایجاد نظام حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، تدوین اصول اخلاقی و شرافتی این حرفه و نیز تأسیس یک شورای عالی مطبوعات. باید خاطر نشان ساخت که با تشکیل انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران در پاییز ۱۳۷۶ گام بسیاری مهمی در راه تحقق هدف‌های استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاری برداشته شده است. به موازات مطالعه در مورد شرایط استقلال حرفه‌ای روزنامه‌نگاری، می‌توان درباره استقلال و ارتقای شغلی ارتباط‌گران دیگر و مخصوصاً برنامه‌سازان رادیو و تلویزیون، سینماگران و سایر آفرینندگان فرهنگی و هنری و همچنین متخصصان روابط عمومی و تبلیغات بازرگانی نیز به بررسی پرداخت (همان منبع، ۵۹).

۲-۴-۳- سازمان‌دهی اقتصادی و مدیریت مؤسسات مطبوعات

اهمیت و حساسیت اداره وسایل ارتباط جمعی و سایر امکانات ارتباطی جدید در جوامع معاصر و نیز مشخصات ویژه ارتباطات ایران در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی، لزوم مطالعه و بررسی در جهت بهبود شرایط سازمان‌دهی اقتصادی و مدیریت اختصاصی مطبوعات و سایر وسایل ارتباطی و هماهنگی‌ها و همسویی‌های آن‌ها را امری بدیهی جلوه می‌دهد. اگرچه در برخی دیگر از زمینه‌های تحقیقی یاد شده نیز به طور غیر مستقیم، مسائل مربوط به سازمان‌دهی و مدیریت مطبوعات و ارتباطات وی علاوه بر مسائل اساسی و مسائل تخصصی و حرفه‌ای مطبوعات، مطالعه و تحقیق درباره برخی مسائل خاص آن‌ها را نیز لازم می‌داند. به نظر دکتر معتمدنژاد در میان مسائل اخیر، می‌توان برای پیشرفت و گسترش مطبوعات محلی، که در تمام کشورهای

جهان طرف توجه فراوان قرارداد و همچنین بهبود وضع مطبوعات ورزشی، مطبوعات کودکان، نوجوانان و جوانان و مطبوعات عامه‌پسند، اهمیت فراوانی در نظر گرفت. علاوه بر زمینه‌های اخیر، بررسی نقش و کاربرد مطبوعات در برنامه‌های توسعه ملی و به‌ویژه توجه به مقام مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی در برنامه سوم توسعه و چشم انداز بیست ساله توسعه کشور و نیز مطالعه درباره گسترش بیش‌تر اخبار توسعه در ارتباطات جمعی ایران، باید طرف توجه قرار گیرد. به موازات آن‌ها، بررسی وظایف مطبوعات در مقابله با سلطه فرهنگی و ارتباطی جهانی هم حائز اهمیت است. مطالعات و تحقیقات در زمینه محتویات و مندرجات مطبوعات و چگونگی هماهنگی آن‌ها با نیازهای واقعی و منافع ملی کشور و شناخت خوانندگان و آثار اجتماعی مطبوعات و استفاده از این بررسی‌ها در راه اعتلای کیفیت روزنامه‌ها و مجله‌ها نیز باید مورد توجه واقع شود.

دکتر معتمدنژاد با ارزیابی مثبت از کوشش‌هایی که بعد از پایان جنگ عراق و ایران به‌ویژه در آغاز کار دولت اصلاحات در جهت ایجاد فضای عمومی مساعد توسعه مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی، صورت گرفته است، این نتیجه را یادآور می‌شود «که بین هدف‌ها و سیاست‌های ملی جدید ایران، برای مقابله با «توسعه نیافتگی تعارض آمیز مطبوعات» و فراهم آوردن شرایط تقویت و تحکیم آزادی مطبوعات و تأمین استقلال اقتصادی آن‌ها و نیز بهبود آموزش روزنامه‌نگاری و پیشرفت استقلال حرفه‌ای آن از یک سو و هدف‌ها و خط مشی‌های ارتباطی نوین یونسکو به صورت منعکس شده در اعلامیه سمینار آلماتا (اکتبر ۱۹۹۲) راجع به پیشبرد وسایل ارتباط مستقل و کثرت‌گرایی آسیایی از سوی دیگر، نوعی همگونی و هماهنگی وجود دارد (همان منبع، ۶۰).

۲-۴-۴- میثاق اصول اخلاقی حرفه روزنامه‌نگاری

آخرین دست‌آورد دکتر معتمدنژاد در پی‌گیری سیاست‌های توسعه ارتباطات، توفیق در تدوین میثاق اصول اخلاق حرفه روزنامه‌نگاری است. این میثاق که به تصویب دولت پیشین رسید، در صورت طی مراحل قانونی بعد می‌تواند بنیان مسیر جدیدی را در روزنامه‌نگاری توسعه در ایران بگشاید.

اساس این لایحه بر «ضرورت تأمین حق همگان برای دسترسی آزادانه به اطلاعات و برخورداری از آگاهی‌های صحیح و ضروری درباره رویدادها و افکار عمومی، برای آزادی مطبوعاتی و سایر وسایل ارتباط جمعی در جوامع معاصر» متکی است و نقش اجتماعی روزنامه‌نگاران را بیش از پیش مورد توجه قرار داده است.

دکتر معتمدنژاد در این میثاق یادآور می‌شود که «حق دسترسی آزادانه همگان به اطلاعات، از ضرورت شناخت شرایط محیط زندگی، برای رفع نیازهای اجتماعی و نگرهبانی از مصالح و منافع عمومی، سرچشمه گرفته است و تحقق آن مستلزم آن است که امکانات تأسیس و فعالیت آزاد مطبوعات و سایر رسانه‌ها، تأمین و تضمین شوند. به همین جهت، با توجه به آن که آزادی مطبوعات و حق همگان برای برخورداری از اطلاعات، با تدارک اخبار و گزارش‌های مورد انتقال و انتشار، به وسیله نشریات دوره‌ای و رسانه‌ای دیگر و از طریق روزنامه‌نگاران حرفه‌ای تحقق می‌یابند، وظیفه اصلی روزنامه‌نگاران آن است که اطلاعات صحیح، جامع و کامل در مورد تمام موضوع‌ها و مسائل مربوط به نیازهای اجتماعی و منافع و مصالح عمومی را در اختیار مردم بگذارند و به عبارت دیگر، موظفند تمام اطلاعاتی را که شهروندان برای مشارکت فعال در زندگی یک جامعه مردم‌سالار به آن‌ها نیاز دارند، آماده سازند و به آنان عرضه کنند» (معتمدنژاد، ۱۳۸۲: ۱-۲).

بر این پایه، دکتر معتمدنژاد بر «رسالت اجتماعی روزنامه‌نگاران، برای آگاهی‌دهی

درباره وقایع و مسائل زندگی جمعی و بازتاب تعامل عقلایی افکار و عقاید همگانی و تشریح و تفسیر و نقد آن‌ها» تأکید می‌کند و آن را بر «حق دسترسی آزادانه همگان به اطلاعات و بر مبنای آن، بر آزادی مطبوعات و سایر رسانه‌ها» استوار می‌داند. به نظر او «تحقق وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی آنان در صورتی امکان‌پذیر است که شرایط استقلال و شرافت حرفه‌ای آن‌ها تأمین شده باشد و به این منظور، توجه به حقوق و امتیازهای معنوی و اجتماعی روزنامه‌نگاران نیز ضروری است» (همان منبع، ۲).

بخش سوم: نتیجه‌گیری

«ارتباطات و توسعه» در صورت برخورداری از پشتوانه‌های متناسب پژوهشی و آموزشی می‌تواند به کاهش بخشی از فروبستگی‌های جامعه ایران و شکاف و گسست‌های ارتباطی ایران کمک کند. این بخش از مطالعات ارتباطی به سبب آن که خصلت میان‌رشته‌ای دارد، قادر به تقویت بنیان‌های نظری و رهیافت‌های تجربی خود در سطوح ملی و جهانی است. «پژوهش‌مداری» ارتباطات و توسعه در مراحل آغازین و «آموزش‌مداری» این رشته از دانش در مراحل بعدی موجب شده است که منابع نخستین برای انجام دادن مطالعات و تحقیقات مستقل ارتباطی به‌ویژه با رویکرد انتقادی فراهم شود. مطالعه «ارتباطات و توسعه» از آن رو که با حوزه‌های مختلف توسعه نسبت دارد، می‌تواند علاوه بر شناخت عوامل و موانع توسعه در گذشته و حال، معطوف به مطالعات آینده نیز باشد. توجه به مطالعات آینده‌نگر ارتباطی در کنار مطالعات انتقادی، توانایی جامعه علمی را در تبیین نظریات و تعیین راهبردهای توسعه همه‌جانبه، موزون و متوازن برای ایران بالا می‌برد.

منابع

- تهرانیان، مجید. *ابعاد انسانی توسعه*. تهران: پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، بی‌جا، بی‌تا، ۱.
- تهرانیان، مجید. *نقش رسانه‌ها در پشتیبانی توسعه ملی ایران*. تهران: پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ایران، بی‌تا، ۲.
- تهرانیان، مجید. *نقش رسانه‌های گروهی در توسعه ملی ایران: چارچوب نظری*. تهران: رادیو تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۴.
- تهرانیان، مجید. *گزارش کمیته اطلاعات و ارتباطات جمعی*. برنامه ششم، پیش‌نویس (۲)، تهران: ۱۳۵۵.
- تهرانیان، مجید. «چارچوب نظری طرح آینده‌نگری»، در *پیرامون ساخت و نقش رسانه‌ها*. همایش شیراز، ویرایش جمشید اکرمی، تهران: سروش، ۱۳۵۶.
- تهرانیان، مجید. *گفت و گوی* حضوری، تهران: ۱۳۷۳.
- محسنیان راد، مهدی. *ارتباطات و توسعه روستایی*. تهران: جهاد سازندگی، ۱۳۷۴.
- معتمدنژاد، کاظم. *روزنامه نگاری با فصلی جدید در بازنگری روزنامه‌نگاری معاصر (با همکاری دکتر ابوالقاسم منصفی)*. تهران: سپهر، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- معتمدنژاد، کاظم. «جهان سوم در برابر سلطه ارتباطی و اطلاعاتی غرب»، *رسانه*. سال دوم، شماره پنجم، ۱۳۷۰.
- معتمدنژاد، کاظم. *ارتباطات توسعه و توسعه ارتباطات در ایران*. نقش ارتباطات در پیشبرد برنامه‌های توسعه ملی و اهمیت برنامه‌ریزی برای توسعه ارتباطی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۱.
- معتمدنژاد، کاظم. «بررسی شرایط پیشرفت نشریات مستقل و کثرت‌گرا»،

- مجموعه مقالات دومین سمینار بررسی مسائل مطبوعات ایران. تهران: ۱۳۷۷.
- معتمدنژاد، کاظم. پیش‌نویس میثاق اصول اخلاقی حرفه روزنامه‌نگاری. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ویراست هفتم، ۱۳۸۲.
- Tehranian, Majid. "Communication and Revolution in Asia: Western Domination and Cultural Construction in Japan and Iran", *Iranian Journal of International Affaris*. Vol.IV, No 3 & 4, Fall- Winter 1992, Tehran: The Institute for Political and International Studies, 1992.
- Tehranian, Majid. "Communication and Development", *in Communication Theory Today*. David Crowley and David Mitchel, Stanford University, U.S.A, 1994.